

جستجوی مضامین و تعبیرات ناصر خسرو

در احادیث و امثال و اشعار عرب

بقلم آقای دکتر مهدی محقق

دانشیار دانشکده ادبیات

در شماره سوم سال هشتم این مجله مقالتی از راقم این سطور تحت عنوان «تأثیر قرآن در اشعار ناصر خسرو» بطبع رسید و بدنبال آن این تصور پیش آمد که تأثیر احادیث و امثال و اشعار عرب را نیز در اشعار او آشکار سازد، هر چند دست یازیدن باین عمل و اثبات تأثیر و تأثر امری دشوار بود ولی بمصداق «مَا لَا يُدْرِكُ كَلْمَهُ لَا يُشْرِكُ كَلْمَهُ» بقدر وسع و طاقت به تفحص و تصفح پرداخت و یادداشتهای پراکنده را منظم و مرتب ساخت سپس بدین نتیجه رسید که تأثیر احادیث در بسیاری از اشعار ناصر خسرو کاملاً آشکار است زیرا او چون مبلغ دین و حجّت مذهب فاطمیان در خراسان بود همچنانکه بقرآن و تفسیر و تأویل آن تسلط داشت باخبار و احادیث خاصه آنچه مربوط به امامت و ولایت حضرت علی (ع) و تعظیم و تبجیل فرزندان اوست واقف و آگاه بود و حتی در بسیاری موارد خود تصریح کرده است باینکه سخن خود را از رسول خدا نقل می کند مانند دو بیت زیر :

این گور تو چنانکه رسول خدای گفت

یا روضة بهشتت یا کنده سعیر

که اشاره است به «إِنَّمَا الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ» .

قصه سلمان شنیدستی و قول مصطفی

کو ز اهل البیت چون شد با زبان پهلوی

که اشاره است به « إِنَّ سَلْمَانَ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ ».

اما درباره مضامین امثال و اشعار عرب نمی توان باسانی حکم کرد که ناصر خسرو از آن اقتباس کرده زیرا بسیاری از مضامین که ناصر خسرو در اشعار خود آورده و نظیر و مشابه آن در امثال و اشعار عرب موجود بوده و در این مقاله هم یاد شده مایس از تفحص در می یابیم که گویندگان عرب خود از منبع ثالثی اخذ کرده اند و اگر دنباله بسیاری از مضامین امثال و حکم را بگیریم به اندرز نامه های پهلوی و کلمات فلاسفه مانند ارسطو و افلاطون و حتی کتب مذهبی اوستا و تورات و انجیل می رسیم و همین امثال و حکم را بصورت های گوناگون در اشعار عربی و فارسی نیز می یابیم برای نمونه چند مورد از اشعار ناصر خسرو را که در این مقاله با مشابه و نظیر آن در عربی آورده شده ذکر می کنیم:

چند ناگهان بچاه اندر فتاد آنکه او مر دیگران را چاه کند

که نظیر: « مَنْ حَفَرَ مَقْوَاةً وَقَعَ فِيهَا » است.

در کتاب « اندرز آذرباد مهر سپندان » بدینگونه دیده می شود:

« هر کی همی مالان راز چاه ایکنند خویش اندر افتید »^۱

در جهان دین براسب دل سفر بایدت کرد

گر همی خواهی چریدن مر ترا باید چمید

که مطابق است با عبارت: « مَنْ سَعَى رَعَى ».

در توقیعات انوشیروان بدین صورت دیده می شود: « هر کی رود چرد ».

گر طلاقى بدهى اين زن رعنا را

دان که چون مردان کارى بکنى کارى

که مضمون آن درسخن حضرت علی: «يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَأَرْجِعَنَّ فِيهَا» دیده می شود ولی اصل این تعبیر از حضرت عیسی است آنگاه که دنیا خود را بصورت زنی زیبا آراسته بود و می خواست او را بفریبد.

* * *

گر چت یکبار زاده اند بیابى عالم دیگر اگر دوباره بزائى

که اشاره است به: «لَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ مَنْ أَمْ يُؤْتِزَّ مَرَّتَيْنِ».

اصل این تعبیر از حضرت عیسی است و در عرفان از آن تعبیر به مرتبه قلبیه می کنند.

* * *

به نزد مردم بیمار ناخوش است شکر

شکفت نیست که ما نزد تو ز کفاریم

که نظیر این بیت متمبى است:

وَمَنْ يَكُ ذَاقِمٌ مَرًّا مَرِيضٌ يَجِدُ مَرًّا بِهِ التَّمَاءِ الزُّلَالَا

اصل این مضمون از ارسطو است: «النَّفْسُ اللَّيِّمَةُ تَرَى الْأَشْيَاءَ بِطَبْعِهَا».

* * *

کور کى داند از روز شب تار هرگز

کرنه بشناسد آواز خر از ناله زير

که نظیر این بیت متمبى است:

وَمَا انْتِفَاعُ أَخِي الدُّنْيَا بِنَاطِرِهِ إِذَا اسْتَوَتْ عِنْدَهُ الْأَنْوَارُ وَالظُّلْمُ

اصل این مضمون نیز از ارسطو است: «بِاعْتِدَالِ الْأَمْرِجَةِ وَتَسَاوِي أَرْكَانِ الْإِحْسَاسِ

يَفْرَقُ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ وَأَضْدَادِهَا».

با توجه به موارد فوق دیگر نمی‌توان حکم کرد باینکه مضمون فلان شعر فارسی از فلان شعر عربی اخذ شده زیرا چه بسا که هر دو از منبع ثالثی گرفته شده باشد مثلاً داستان عقاب مغرور را که ناصر خسرو آورده:

چون نیک نگه کرد پر خویش در آن دید

گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

عیناً در دیوان طغرایی می‌یابیم که در پایان داستان گوید:

يَقُولُ وَالسَّهْمُ قَدْ تَحَدُّ وَ قَوَادِمُهُ

مَنْ ذَا أَلُومُ وَ حَتْفِي جَاءَ مِنْ قِبَلِي

در حالیکه پیش از هر دو اشیل Eschyle یونانی این داستان را نقل کرده است.

داستان کرک و بره را که لافونتن شاعر فرانسوی بنظم در آورده ما در اشعار

ربیعۀ رقی شاعر عرب قرن سوم می‌یابیم:

وَأَمَّا تَبَيَّنَتِ الَّذِي بِي مِنَ الْهَوَىٰ وَ أَيْقَنْتِ أُنْبَىٰ عَنْكَ لَا أَتَحَوَّلُ

ظَلَمْتُ كَذِيبِ السُّوءِ إِذْ قَالَ مَرَّةً إِسْخَلَ رَأَىٰ وَ الذِّئْبُ غَرْنَانَ مُرْمِلُ

أَنْتَ الَّذِي فِي غَيْرِ جُرْمٍ سَتَمْتَيْتِي فَقَالَ لَعَامَتِي ذَا قَالَ ذَا عَامُ أَوْلُ

فَقَالَ وَ لِدْتُ الْعَامَ بَلْ رُمْتُ غَدْرَةَ فِدُونِكَ كُنِّي لَأَهْنَا لَكَ مَا كَلُّ

نویسندگان عرب تصریح کرده‌اند که معانی و مفاهیم اشعار و امثال در گردش

هستند و هر کسی آن را می‌گیرد و تقدم و تاخر در آن موجب فضیلت و نقصان

نمی‌شود.

ابن رشیق قیروانی گوید: شاعران را الفاظی معروف و امثله‌ای مألوف است

که نمی‌باید از آن تجاوز کنند همچنانکه کاتبان و نویسندگان الفاظ و اصطلاحات

خاصی را بکار می‌برند.^۲

قدامة بن جعفر گوید: خورشید در نظر عربی و عجمی یکسان است ولی تعبیرانی که از آن در زبانهای مختلف می شود متفاوت است^۱.

سعدالدین تفتازانی از شیخ عبدالقاهر جرجانی نقل می کند که گفته: معانی پیش پا افتاده است و عرب و عجم و روستائی و بیابانی آن را میدانند و فصاحت از صفات الفاظ است باعتبار اینکه هنگام تر کیب معنی را مفهوم می سازند^۲.

ابوهلال عسکری گوید: هیچ يك از گویندگان از سخنان پیشینیان خود بی نیاز نیست ولی باید معانی را بگیرد و بالفاظی تازه در آورد و معانی نزد همه کس موجود است چه بسا بازاری و بطنی و زنگی معانی خوب و زیبایی در اندیشه دارند و برتری مردم در سخنوری بچگونگی ترتیب و تنظیم الفاظ است^۳.

گذشته ازین ماشواهدی در دست داریم که میرساند ایرانیان در حکم و امثال مقدم بوده اند و بسیاری از امثال و حکم مشترك میان زبان فارسی و عربی اصلش از ایرانیان بوده است.

ابوهلال عسکری گوید: پارسیان را امثالی است مانند امثال عرب و در برخی موارد لفظ فارسی فصیح تر از لفظ عربی است مانند گفته عرب: «وَأَدُّكَ مَنْ دَمِّي عَقْبِيكَ» که پارسی گوید: «هرک نژاد نرود» لفظ فارسی در این جمله فصیح تر و بیکوتر از عربی است. و همچنین است: «كشند مند» که در عربی: «مَنْ يَسْمَعُ نَجْلًا» گفته شده، معنی یکبست ولی حروف فارسی کمتر است. و همچنین گویند: «امید به که خورده» که عرب بدین مضمون مثلی ندارد و معنای آن: «الْمَأْمُولُ خَيْرٌ مِنَ الْمَأْكُولِ» است و اگر عبارت: «انتظار الحاجة خیرٌ لك من قضاها» در برابر آن قرار داده شود حروف عربی آن دو برابر حروف فارسی می شود و نیز گویند: «به شاه اوشناه نرود همدوره» و عرب در برابر آن گفته: «جاور ملکاً أوبعراً».

ابوهلال پس ازین امثال و حکمی را از قول حکماء پارس و انوشیروان و بزرجمهر

۳- الصناعتین ص ۱۹۷

۲- مطول، ص ۲۶

۱- نقدالنثر، ص ۱۱

و هرمز و پرویز و اردشیر بابک نقل می کنند که مضمون آن در عربی و فارسی هر دو موجود است .

نعلابی در طی شرح حال ابو عبدالله الضریح و ابوالفضل سکری مروزی گوید که ایندوتن بسیاری از امثال فارسی را در شعر عربی وارد ساخته اند . برخی از اشعار ایندو که مضمون آن در شعر ناصر خسرو هم بوده در این مقاله آورده شده مانند « دوستی زاغ و کرک » ، « خوردشید را بگل اندودن » ، « لنگی را بر هواری پوشیدن » ، « خاک نیکو بر سر کردن » ، « برای دیگران چاه کنندن » ، « شب آبتن است » ...

علت آنکه درین مقاله احادیث و امثال و اشعار با هم آورده شده اینست که بسیاری از امثال عین حدیث است و در عین حال در برخی موارد مصراع بیتمی شده است و تفکیک آن‌ها از هم دشوار می باشد و برخی موارد درین مقاله عبارت عربی مضمون فارسی نیست بلکه شبیه و نظیر آنست و ذکر آن بقول قدما استطراداً للباب است . اشعار ناصر خسرو از دیوان چایی (۱۳۰۸ شمسی) گرفته شده و برخی از قصائد اگر در نسخ خطی اضافاتی داشته شعر اضافی در صفحه چایی نقل شده است و در مقاله بعنوان اضافات ص . . یاد شده . گاهی هم از شاعران دیگر مانند فردوسی ، دقیقی ، منوچهری ، عنصری فرخی ، مولوی ، سعدی اشعاری نقل شده که مضمون آن مطابقت با مورد شاهد داشته . مأخذ احادیث و اشعار و امثال آورده و در برخی موارد هم از منبع اصلی استفاده نشده بلکه از متون معتبری نقل شده که معمولاً مورد استناد قرار می گیرند .

تنها به صدمبار چو نادانت همتا (۱)

چون یار موافق نبود تنها بهتر

«الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ التَّوْبَةِ»^۱

اسدی طوسی گوید :

که تنها کسی به که با یار بد

مشو یار بدخواه و همکار بد

آن به که نکوئی چوندانی سخن ابراک تا گفته بسی به بود از گفته رسوا (۳)
« صمت تسام به خیر من نطق تندم علیه »^۱.

طفرائی اصفهانی گوید:

وَ يَا خَيْرًا عَلَى الْأَسْرَارِ مُطَّلَعًا اصمت ففی الصمت منجاة من الزلل^۲

میانه کار همی باش و بس کمال مجوی که همه تمام نشد جز زبهر نقصان را (۹)

ابوالعلاء معری گوید:

فَإِنْ كُنْتَ تَبْغِي الْعِزَّ فَابْغِ تَوْسَطًا فَعِنْدَ التَّنَاهِي يَنْصُرُ الْمُتَطَوِّلُ
تَوَقَّى الْبُذُورُ النَّقْصَ وَهِيَ أَهْلَةٌ وَ يُدْرِكُهَا التَّقْصَانُ وَهِيَ كَوَامِلُ^۳

چو خلق جمله بی بازار جهل می رفتند همی ز بیم نیازم گشاد دکان را (۱۰)

ابوالعلاء معری گوید:

فَلَمَّا رَأَيْتُ الْجَهْلَ فِي النَّاسِ فَاشِيًا تَجَاهَلْتُ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنِّي جَاهِلٌ^۴

هیچ مکن ای پسر ز دهر کله زانکه زوی شکر هست هزار مرا (۱۲)

« لَا تَسُبُّ الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ »^۵

« مَنْ عَتَبَ عَلَى الدَّهْرِ طَالَتْ مَعْتَبُهُ »^۶

من آنم که دریای خوکان نریزم مرین قیمتی در لفظ دری را (۱۳)

ابوعلی حسن بن محمد دامغانی گوید:

قَالُوا مَدَحْتَ أَنْسَاءً لَا أَخْلَاقَ لَهُمْ مَدْحًا يُنَاسِبُ أَنْوَاعَ الْأَزَاهِيرِ

فَقُلْتُ لَا تَعْدِرُونِي أَنِّي رَجُلٌ أَقْلِدُ الدَّرَّ أَعْنَاقَ الْخَنَازِيرِ^۷

۱- المستطرف، ج ۱ ص ۳۱ ۲- دیوان طفرائی، ص ۵۶

۳- شرح تنویر بر سقط الزند، ج ۱ ص ۱۷۰

۴- « « « « ج ۱ ص ۱۶۴

۵- جامع صغیر، ج ۲ ص ۶۳۴ ۶- مجمع الامثال، ص ۶۴۱

۷- تمة الیتمه، ج ۱ ص ۱۵۲

بهارون نا داد موسی قران را نبودست دستی بران سامری را (۱۴)

« عَلِيٌّ مِثِّي بِمَنْزَلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي »^۱

تراخت قید علومست و خاطر چوزنجیر مرمر کب لشکری را (۱۴)

« قَدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ »^۲

شاعر عرب گوید :

فَأَقْبَسُ لِمَا وَرَعِلْمًا نَمَّ قَيْدُهُ بِقَيْدِ^۳

غره مشو بروز توانائی کاخر ضعیفی است توانا را (۱۶)

بیاد میآورد بیت زیر را که از ابو ذریب^۴ هذلی است :

كَمْ مِنْ جَمِيعِ الشَّمْلِ مُلْتَمِمْ الْهَوَى بَاتُوا بِعَيْشِ نَاعِمٍ فَتَصَدَّعُوا^۴

بر دس بکارها بشکیمائی زیرا که نصرت است شکیبازا (۱۶)

« لَا يَعْدُمُ الصُّورُ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ الزَّمَانُ بِهِ »^۵

« نَمْرَةُ الصَّبْرِ نُجْحُ الظَّفْرِ »^۶

برینخ بنویس چون کند وعده گفتار محال و قول خامش را (۱۲)

مانند « بر آب نوشتن » در عربی ، « هُوَ يَرْقُمُ فِي الْمَاءِ »

شاعر عرب گوید :

سَأَرْقُمُ فِي الْمَاءِ الْقُرَاحَ إِلَيْكُمْ عَلَي نَائِكُمْ إِنْ كَانِ فِي الْمَاءِ رَاقِمٌ^۷

انوری گوید :

این قصه چنین بر آب منویس هم سر که بده هم آبکامه

۲- مجمع الامثال ، ص ۴۹۸

۴- دیوان الهذلیین ، ج ۱ ص ۳

۶- مجمع الامثال ، ص ۱۳۴

۱- جامع صغیر ، ج ۲ ص ۱۴۰

۳- عقد الفرید ، ج ۱ ص ۲۸۸

۵- نهج البلاغه ، ج ۲ ص ۱۷۶

۷- مجمع الامثال ، ص ۷۲۷

خوبیشتن را چون فریبی چون نپرهیزی زبند

چون نهی چون خود کنی عصیان بهانه بر قضا (۲۳)

وَعَاجِزُ الرَّأْيِ مِضْيَاعٌ لِفِرْصَتِهِ حَتَّى إِذَا فَاتَ أَمْرًا غَابَ الْقَدْرُ^۱

بر طریق راست رو چون باد کرد دهنده مباح کاه با باد شمال و کاه با باد صبا (۲۵)

«... أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ»^۲

ای کرده قال وقیل ترا شیدا هیچ از خبر شدت بهمان پیدا (۲۸)

«لَيْسَ الْخَبْرُ كَالْمُعَايَنَةِ»^۳

فخرالدین کرگانی گوید:

خبر هرگز نه مانند عیانست یقین دل نه همتای گمانست

پیمانان این چرخ راسه نامست معروف با امروز و دی و فردا (۳۰)

«أَيَّامُ الدَّهْرِ ثَلَاثَةٌ يَوْمٌ مَضَى لَا يَعُودُ إِلَيْكَ ، وَيَوْمٌ أَنْتَ فِيهِ لَا يَدُومُ عَلَيْكَ ، وَيَوْمٌ مُسْتَقْبَلٌ مَا تَدْرِي حَالَهُ»^۴

ابوالعلاء معری گوید:

ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ هِيَ الدَّهْرُ كُلُّهُ وَمَاهُنَّ غَيْرُ الْيَوْمِ وَالْأَمْسِ وَالْقَدِيمِ

بچه ماند جهان مگر بسراب سپس او تو چون روی بشتاب (۳۳)

«أَغْرُ مِنْ السَّرَابِ»^۶

عبدالقادر بن طاهر تمیمی گوید:

أَلَا إِنَّ دُنْيَاكَ مِثْلُ الْوَدِيعَةِ جَمِيعُ أَمَانِيكَ فِيهَا خَدِيعَةٌ

قَلَّا تَغْتَرِّزُ بِالَّذِي نَلْتَمِسُ مِنْهَا فَمَا هُوَ إِلَّا سَرَابٌ بِقِيَعِهِ^۷

۱- عجائب المقدور، ص ۲۰۰

۲- نهج البلاغه، ج ۱ ص ۱۷۲

۳- جامع صغیر، ج ۲ ص ۱۳۴

۴- المستطرف، ج ۱ ص ۳۰

۵- الانتصار من عدل عن الاستبصار، ص ۱۱

۶- مجمع الامثال، ص ۴۳۵

۷- بشیمة الدهر، ج ۴ ص ۴۱۴

فخرالدین گر گانی گوید:

چنان بودست و صفش چون سرابی _____ که نه آبست و میماند بآبی
برمن بیچاره گشت سال و ماه و روز و شب

کارها کردند بس نغز و عجب چون بوالعجب (۳۵)

بوالعجب کنیه مشعبد (شعبده باز) است، ابوتمام گوید:

مَا الدَّهْرُ فِي فِعْلِهِ إِلَّا أَبُو الْعَجَبِ^۱

گر ندارد حرمتم جاهل مرا کمتر نشد

سوی دانا نه نسب نه جاه و نه قدر و حسب (۳۷)

طفرائی اصفهانی گوید:

إِذَا حَمِدْتُ بَيْنَ الْأَفَاضِلِ سِيرَتِي وَأَهْوَنُ بِتَقْصِيرِ جَاءٍ مِنْ عِنْدِ نَاقِصٍ^۲

زانکه هفتاد و دو دارد ناصبی در دین امام

هست حاصل چیز بنگر ناصبی را جز نصب (۳۷)

«إِنَّ أُمَّتِي سَتَقْمَرِقُ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثَةِ وَ سِتِّينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ»^۳

گاه سحر بود کمون سخت زود برزند از مغرب تیغ آفتاب (۳۹)

«لَا نَقُومُ السَّاعَةَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»^۴

شهر علوم آنکه در او علیست مسکن مسکین و مآب و ممتاب (۳۹)

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ»^۵

ای خردمند چه تازی ز پس سفله جهان همچو تشنه ز پس خشک فر ببند سراب (۴۰)

۲- دیوان طفرائی، ص ۶۱

۴- مسند احمد، ج ۱۲ ص ۱۴۴

۱- تمار القلوب، ص ۲۰۰

۳- سفینه البحار، ج ۲ ص ۳۶۰

۵- بعار الانوار، ج ۹ ص ۴۷۳

«أَغْرُ مِنْ السَّرَابِ»^۱

بشاربن برد گوید:

كَسْرَابِ الْمَوْمَاءِ تُبْصِرُهُ الْعَيْنُ — نُوْ وَإِنْ جِئْتَهُ اضْمَحَلَّ السَّرَابُ^۲

(رجوع شود به شعر ص ۳۳)

وز مغرب آفتاب چو سر زد مترس اگر

بیرون کنی تو نیز بیمکان سر از سرب (۴۴)

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»^۳

(شعر ص ۳۹ نیز دیده شود).

ای پسر مشغول این دنیا است خلق چون بمر دارست مشغول این کلاب (۴۵)

«الدُّنْيَا جِيفَةٌ فَإِنْ رَضِيتَ بِهَا فَاصْبِرْ عَلَى مُقَارَنَةِ الْكِلَابِ»^۴

و بیت زیر منسوب به علی (ع) است ولی در حیوة الحیوان بشافعی نسبت داده شده:

وَمَا هِيَ إِلَّا جِيفَةٌ مُسْتَحِيلَةٌ عَلَيْهَا كِلَابٌ هَهُنَّ اجْتَدَابُهَا^۵

بمیان قدر و جبر ره راست بجوی

که سوی اهل خرد جبر و قدر درد و عناست (۴۶)

«لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيزَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ»^۶

ابوالعلاء معری گوید:

لَا تَعِشْ مُجْبَرًا وَلَا قَدْرِيًّا وَأَجْتَهِدْ فِي تَوْشِطِ بَيْنَ بَيْنَا^۷

من شرف و فخر آل خویش و تبارم گر دگری را شرف بآل و تبارست (۵۱)

۱- مجمع الامثال، ص ۴۳۵

۲- دیوان بشار، ج ۱ ص ۳۳۳

۳- مسند احمد، ج ۱۲ ص ۱۴۴

۴- اخلاق محتشمی، ص ۱۵۸

۵- دیوان منسوب به علی (ع) ص ۱۳؛ حیوة الحیوان، ج ۱ ص ۲۶۶

۶- بحار الانوار، ج ۳ باب اول

۷- لزوم مالایلم، ج ۲ ص ۳۶۸

- إِذَا أَنْتَمِي مُنْتَمٍ إِلَى أَحَدٍ فَإِنِّي مُنْتَمٍ إِلَى أَدَبِي^۱
(رجوع شود بشعر ص ۲۸۷)
- بطاعت بکن شکر احسان او که این داد نزد خرد عمریست (۶۰)
سیرت و عدل عمر ضرب المثل بوده، بحتری گوید:
- إِنَّ الرَّعِيَّةَ لَمْ تَزَلْ فِي سِيرَةٍ عُمَرِيَّةٍ مُدَسَّسَهَا الْمُتَوَكِّلُ^۲
(رجوع شود بشعر ص ۱۴۱)
- داروی بدی و خطاست نوبه آن کیست که او را بدو خطایست (۶۲)
«وَأَيُّ النَّاسِ لَيْسَ لَهُ عُيُوبٌ»^۳
حریری گوید:
- مَنْ ذَا الَّذِي مَاسَاءَ قَطُّ وَ مَنْ لَهُ الْحُسْنَى فَقَطُّ^۴
- گر دین و خرد هستمان چه با کست گر ملک دنیا بدست ما نیست (۶۲)
رَضِينَا قِسْمَةَ الْجَبَّارِ فِينَا لَنَا عِلْمٌ وَ لِلْأَعْدَاءِ مَالٌ^۵
- شرم از اثر عقل و اصل دین است دین نیست ترا گر ترا حیا نیست (۶۲)
«الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ»^۶
- ای پسر ار عمر تو یک ساعت است ایزد را بر تو در او طاعت است (۶۶)
«الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَاجْعَلْهَا طَاعَةً»^۷
سُلَيْمَانَ بْنِ خَلْفٍ گوید:
- إِذَا كُنْتُ أَعْلَمُ عِلْمًا يَقِينًا بِأَنَّ جَمِيعَ حَيَاتِي كَسَاعَةٌ
-
- ۱- المستطرف، ج ۱ ص ۲۹
۲- تمار القلوب، ص ۶۶
۳- التحفة البهية، ص ۸۱
۴- مقامات حریری، ص ۲۳۰
۵- الوساطة بين المتنبي وخصومه، ص ۱۴۱
۶- مجمع الامثال، ص ۱۸۳
۷- اللؤلؤ المرصوع، ص ۳۶ (بنقل از احادیث منثوی)

فَلِمَ لَا أَكُونُ ضَئِينًا بِهَا	وَأَجْعَلُهَا فِي صَلَاحٍ وَطَاءَةً ^۱
مرد نهان زیر دلست و زبان	دیگر یکسر گل پرصورت است (۶۶)
«الْمَرْءُ بِأَضْعَرِّهِ قَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ» ^۲	
زهیر بن ابی سلمی گوید:	
لِسَانُ الْفَتَى نِصْفٌ وَ نِصْفٌ فُؤَادُهُ	فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا صُورَةُ اللَّحْمِ وَ الدَّمِ ^۳
آنگه ترا محنت او نعمت است	نعمت تو نیز برو محنت است (۶۷)
بیاد میآورد آنچه را که متنبی گفته:	
بِذَا قَضَتْ الْأَيَّامُ مَا بَيْنَ أَهْلِهَا	مَعَائِبُ قَوْمٍ عِنْدَ قَوْمٍ فَوَائِدُ ^۴
همه بیشی او بجمله کمیت	همه وعده او سراسر هیاست (۷۴)
ابوالفتح بستی گوید:	
زِيَادَةُ الْعَرَبِ فِي دُنْيَاهُ تَقْصَانُ ^۵	وَرَبِيخُهُ غَيْرُ مَحْضِ الْخَيْرِ خُسْرَانُ ^۵
عطار نیشابوری گوید:	
زسود خود مشو خشنود دنیا	اگر مردی زیان کن سود دنیا
در فرحش زانده ترس و بدان	کاخر هر سرور جهان شیون است (۷۵)
«فَإِنَّ الْخُزْنَ عَاقِبَةُ الشُّرُورِ»	
بعثری گوید:	
لَوْ تَرَاهُ عَلِمْتَ أَنَّ اللَّيَالِي	جَعَلَتْ فِيهِ مَا تَمَّا بَعْدَ عِرْسِ ^۷
وز غم او تنگ مکن نیز دل	صبر همی کن که شب آبستن است (۷۵)

۲- عقد الفرید، ج ۳، ص ۲۲

۴- شرح دیوان متنبی، ج ۱، ص ۳۱۵

۶- عقد الفرید، ج ۲، ص ۱۲۱

۱- طبقات المفسرین، ص ۱۴

۳- شرح معلقات سبع، ص ۱۰۵

۵- نقل از جواهر الادب، ص ۴۳۱

۷- دیوان بعثری، ج ۱، ص ۱۰۸

ابوالفضل سُکری مروزی گوید :

أَحْسَنُ مَا فِي صِفَةِ اللَّيْلِ وَجِدْ
اللَّيْلُ حُبِّي أَنْتَ تَدْرِي مَا تَلِدُ^۱
فخرالدین گرگانی گوید :
شنیدستی که شب آستن آید
نداند کس که فردا زو چه زاید
(رجوع شود بشعر ص ۳۱۰)

بر بد مشتاب ازیرا شتاب
بر بدی ازسیرت اهریمن است (۷۵)
« التَّائِبِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ »^۲

دشمنان تو همه بیمار و بنده تندرست

دورتر باید زبیمار آنکه از بیمار نیست (۷۸)
« سَوْءُ الْخُلُقِ يُعْدِي »^۳
الْوَقْسُ يُعْدِي فَتَعْدِي الْوَقْسَا
مَنْ يَدْنُ لِلْوَقْسِ يُلَاقِ نَفْسًا^۴
(رجوع شود بشعر ص ۱۶۲)

هرزمان بدتر شود حال رمه
چون بودش ازگرسنه گرگان رعات (۷۹)
« مَنْ اسْتَرْعَى الذِّئْبَ ذَنْبٌ »^۵
شاعر عرب گوید :
وَرَاعِي الشَّاعِرِ يَحْمِي الذِّئْبَ عَنْهَا
فَكَيْفَ إِذَا الرَّعَاةُ لَهَا ذِيَابٌ^۶

نجوئی جز فساد و شر ازیرا
همیشه گرگ باشد میزبان (۸۵)
« كَاغْرَابٍ وَ الذِّئْبِ لِأَنَّ الذِّئْبَ إِذَا أَغَارَ عَلَى غَنَمٍ تَبِعَهُ الْغْرَابُ لِيَأْكُلَ مَا فَضَلَ مِنْهُ »^۷

۱- یتیمه الدهر ، ج ۴ ص ۸۸

۲- احیاء العلوم ، ج ۳ ص ۲۵ (بنقل از احادیث منثوی)

۳- مجمع الامثال ، ص ۳۱۱

۴- لسان العرب ، ذیل ماده تعس ووقس

۵- مجمع الامثال ، ص ۶۲۶

۶- حیوة الحيوان ، ج ۱ ص ۳۲۹

۷- حیوة الحيوان ، ج ۲ ص ۱۵۵

ابوعبدالله ضریر گوید :

يُوَاسِي الْعُرَابُ الذَّلْبَ فِي كُلِّ صِيَرٍ

وَمَا صَادَهُ الْغُرَبَانُ فِي سَعْفِ النَّخْلِ^١

سوی آن باید رفتنت که از امر خدای بر خزینه خرد و علم خداوند در است (۸۷)

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيَّ بِأَبْهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ»^٢

بین که بهره آن پادشا ز نعمت خویش

چو بهره توضعیف از طعام يك شكمت (۸۸)

کبشه خواهر عمرو بن معدیکرب گوید :

وَدَعَّ عَنْكَ عَمْرًا إِنَّ عَمْرًا مُسَالِمٌ وَهَلْ بَطْنٌ عَمْرٍ غَيْرُ شَيْبَرٍ لِمَطْعَمٍ^٣

بیانک خوش گرامی شد سوی مردم هزار آوا

وزان خوارست زاغ ابدون که خوب و خوش سراید (۹۳)

متنبی گوید :

خَيْرُ الطُّيُورِ عَلَى الْقُصُورِ وَشَرُّهَا يَأْوِي الْخِرَابَ وَيَسْكُنُ النَّوْرَسَا^٤

کسی کوبامن اندر علم و حکمت همبری جوید

همی خواهد که گل بر آفتاب روشن انداید (۹۳)

«مَنْ يَقْدِرْ تَلَى رَدِّ أَمْسٍ وَتَطْيِينِ عَيْنِ الشَّمْسِ»^٥

ابوالفضل سکری مروزی گوید :

مَنْ رَامَ طَمْسَ الشَّمْسِ جَهْلًا أَخْطَا الشَّمْسُ بِالتَّطْيِينِ لَا تُغْطَى^٦

٢- بحار الانوار ، ج ٩ ، ص ٤٧٣

١- بیتیة الدهر ، ج ٤ ، ص ٩٠

٤- شرح دیوان متنبی ، ج ٢ ، ص ٣٧٠

٣- شرح دیوان العباسه ، ج ١ ، ص ٢٢٥

٦- بیتیة الدهر ، ج ٤ ، ص ٨٧

٥- مجمع الامثال ، ص ٦٦٥

عطار نیشابوری گوید:

بخندید آن زمان دیوانه و گفت
که نتوانی بگل خورشید بنهفت
(رجوع شود بشعر ص ۱۳۹ و ۴۰۱)

آن ده و آن گوی ما را کت پسند آید بدل

گر بیاید زانت خورد و گریبایدت آن شنید (۹۴)

«أَحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ»^۱

پرت از پرهیز و طاعت کرد باید کز حجاز

جعفر طیار بر علیا بدین طاعت پرید (۹۴)

«رأيتُ جعفرًا له جناحانِ في الجنة»^۲

در جهان دین براسب دل سفر بایدت کرد

گر همی خواهی چریدن مرترا باید چمید (۹۴)

از توقیعات عبدالله بن طاهر است: «مَنْ سَعَى رَعَى وَ مَنْ أَرَمَ النَّتَامَ رَأَى

الْأَحْلَامَ» و این معنی از توقیعات انوشیروان گرفته شده که او می گفت: «هر کی رود

چرد و هر کی خسبد خواب بیند»^۳

از نبید آمد پلیدی جهل پیدا بر خرد

چون بود مادر پلید ناید پسر زوج پلید (۹۵)

«الْخَمْرُ أُمُّ الْخَبَائِثِ»^۴

عطار نیشابوری گوید:

بیشکی ام الخبائث این کند

بس کسا کز خمر نرک دین کند

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱ ص ۱۵۵

۱- جامع صغیر، ج ۱ ص ۱۱

۴- جامع صغیر، ج ۱ ص ۵۵۹

۳- المعاسن والاضداد، ص ۱۰۹

آن شمس که دوزیش بر آری تو ز مغرب

از فضل تو خواهند و مرا اورا بدعا اند (۹۷)

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّىٰ تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»^۱

گر احمد مرسل پدرامت خویش است جز شیعت و فرزند وی اولاد زنا اند (۹۷)

«إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ مِثْلُ الْوَالِدِ لِوَالِدِهِ»^۲

«أَنَا وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَبَوَاهِمِ الْأُمَّةِ»^۳

پسران علی امروز مرو را بسزا پسرانند چو مردختر اورا پسرند (۱۰۰)

می خواهد بگوید پسران دختر پیمبر پسران خود پیمبر بشمار می آیند و

ناصر خسرو توجه باین موضوع داشته است که برخی از اعراب پسران دختر را پسران خود نمی دانستند چنانکه از این بیت منسوب بفرزدق مستفاد میشود:

بُنُونَا بَنُو أَبْنَانِنَا وَ بَنَاتِنَا
بَنُوهُنَّ أَبْنَاءُ الرِّجَالِ الْأَبَاعِدِ^۴

پسرت گر جگر ست از تن تو فاطمیان مر نبی را و علی را بحقیقت جگرند (۱۰۱)

«أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا»^۵

ای فلک زود گره وای بر آن کو بتو ای فتنه جوی مقتون شد (۱۰۱)

«الدَّهْرُ لَا يُغْتَرُّ بِدِي»^۶

چو هرون موسی علی بود دردین هم انباز و هم هم نشین محمد (۱۰۳)

«عَلِيٌّ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَرُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۷

۲- کشف الاسرار، ج ۸، ص ۳۷۲

۱- مسند احمد، ج ۱۲، ص ۱۴۴

۴- شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۲۰۹

۳- بحار الانوار، ج ۹، ص ۸۴

۶- عقد الفرید، ج ۲، ص ۹۶

۵- سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۴

۷- جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۴۰

بفرمود جستن بچین علم دین را
محمد شدم من بچین محمد (۱۰۳)

« أَظَلُّوا الْعِثْمَ وَ لَوْ بِالصِّينِ »^۱

برره دین بمثل میل امینند و مناره
زیس دنیا ذره بهوا در بشمارند (۱۰۵)

بیاد میآورد مثل زیر را :

« كَيْفَ تُبْصِرُ الْقَدَىٰ فِي عَيْنِ أَخِيكَ وَ تَدْعُ الْجِرْعَ الْمُعْتَرِضَ فِي عَيْنِكَ »^۲

گوشت چون گنده شود اورا نمک درمان بود

چون نمک گنده شود اورا بچه درمان کنند (۱۰۶)

مَعَاشِرَ الْقُرَاءِ يَا مِلْحَ الْبَلَدِ
مَا يُضْلِحُ الْمِلْحَ إِذَا الْمِلْحُ فَسَدَ^۳

سعدی گوید :

هر چه بکنند نمکش میزند
وای بروزی که بکنند نمک

و کر زمانه بگر کی دهد ز ما مش را
برو ز بهر سلامت سلام باید کرد (۱۰۷)

عتابی گوید :

أَسْجُدُ لِتَمَرِّدِ السُّوءِ فِي زَمَانِهِ
وَدَارِهِ مَا دُمْتُ فِي سُلْطَانِهِ^۴

و گر چه خاص بوی خویشتن ز بهر صلاح

میان عام چو ایشانت عام باید کرد (۱۰۷)

تَخَامِقُ مَعَ الْحَقِّ إِذَا مَا لَقِيَتْهُمْ
وَلَا قِيَمَ بِالْأَجْهَلِ فَعَلَّ أَخِي الْجَهْلِ^۵

۱- جامع صغیر ، ج ۱ ص ۱۴۳

۲- مجمع الامثال ، ص ۵۱۷

۳- عجائب المقدور ، ص ۲۴۲

۴- حیوة الحیوان ، ج ۲ ص ۲۱۴ ؛ ابن قتیبہ

در کتاب تاویل مشکل القرآن ص ۳۲۲ گوید : ومن الامثال البتذلة « اسجد لقرود السوء فی

زمانه » براد اخضع للسفلة واللثیم فی دولته .

۵- عقد الفرید ، ج ۱ ص ۳۲۱

روز رخشنده کزو شادشود مردم از پس انده ورنج شب تارا آید (۱۰۹)

طفرائی اصفهانی گوید :

أَلَمْ تَرَ أَنَّ طُولَ اللَّيْلِ لَمَّا تَنَاهَى حَانَ لِلصُّبْحِ انْفِرَاجٌ^۱

چو صبر تلخ باشد پند لیکن بصبرت پند چون صبرت شود قند (۱۱۰)

«أَمْرٌ مِنَ الصَّبْرِ»^۲

«الصَّبْرُ كَأَسْمِهِ»^۳

شوره است سقیه و سفله ، درشوره هشیار هگرز تخم کی کارد (۱۱۱)

وعلة بن عامر المری گوید :

إِذَا نَصَحْتَ بِإِحْسَانٍ تَقُومُ بِهِ مِنْ لَيْسَ يَشْكُرُ مَا أَوْلَيْتَ مِنْ حَسَنٍ

كُنْتَ الَّذِي اسْتَوْدَعَ الْمُعْزَاءَ مِنْ خَرَقٍ بِنْدَرًا فَلَمْ يَزَكِ فِي سِرِّهِ وَفِي عَلَنِهِ

مولوی گوید :

بند گفتن با جهول خوابناک تخم افکندن بود درشوره خاک

(رجوع شود بشعر ص ۳۴۵)

چمیدن بنیکیت باید که مرد زنیکی چرد چون به نیکی چمد (۱۱۲)

«مَنْ سَعَى رَعَى»^۴

(رجوع شود بشعر ص ۹۴)

حذرت باید کردن همیشه زین دو سلاح

که تن زفرج و گلو در بسوی شر دارد (۱۱۵)

۲- مجمع الامثال ، ص ۶۳۲

۴- مضاهاة امثال کتاب کلیه و دمنه ، ص ۲۳

۱- دیوان طفرائی ، ص ۷۰

۳- رساله قشیریه ، ص ۹۳

۵- المحاسن والاضداد ، ص ۱۰۹

وَإِنَّكَ مَهْمَا تُعْطِرُ بَطْنَكَ سُوءٌ لَّهُ وَفَرْجَكَ نَالًا مُنْتَهَى الدَّمِ أَجْمَعًا^۱

سوی خدای جهان یکسخت پیمبر وینها بگرفته‌اند بیش زهفتاد (۱۱۷)
 « إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً ، فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ
 وَاثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ »^۲

رو زپس جاهلی که درخور او بی مطرب شاید نشسته بر درنَبَّاز (۱۱۷)
 « الْجِنْسُ مَعَ الْجِنْسِ »^۳
 (رجوع شود بشعر ص ۱۳۱ و ۴۷۸)

با کافری بقاعده یا مؤمنی بحق همسایگان من نه مسلمان نه کافرند (۱۲۲)
 نظیر:

فَأَمَّا أَنْ تَكُونَ أَخِي بِصَدْقٍ فَأَعْرِفَ مِنْكَ غَيْبِي مِنْ سِيْنِي
 وَإِلَّا فَاطْرِحْنِي وَاتَّخِذْنِي عَدُوًّا أَتَّقِيكَ وَتَقْنِي^۴

منوچهری دامغانی گوید:

یادوستی صادق یا دشمنی ظاهر یا یکسره پیوستن یا یکسره بیزاری

چند ناگهان بچاه اندر فتاد آنکه او مرد دیگران را چاه کند (۱۲۲)
 من حفر مغواة وقع فيها^۵

ابوالفضل سگری مروزی گوید:

كَمْ مَا كَبِرَ حَاقَ بِهِ مَكْرُهُ وَوَأَقِعَ فِي بَعْضِ مَا يَخْفَرُ^۶

۲- سفينة البحار، ج ۲، ص ۳۶۰

۴- مغنی اللیب، ج ۱، ص ۶۱

۶- تیسمة الدهر، ج ۴، ص ۸۷

۱- مغنی اللیب، ج ۱، ص ۳۲۱

۳- کتاب النفض، ص ۱۱۶

۵- مجمع الامثال، ص ۶۳۸

از من آمد بند بر من هم چنانک
«كُلُّ شَاةٍ بِرِجْلِهَا مُمَلَّقَةٌ»^۱
بای بند کوسفند از کوسفند (۱۲۳)

انوری در بیت زیر بدین مثل اشاره می کند:
خضم را گوهر چه خواهی کن تو و تدبیر ملک

این خبر دانم خداوند که دانی «کُلُّ شَاةٍ»

چون خصم سر کیسه رشوت بکشاید
«إِنْ جِثَّتُمْ فَارِغًا لِّزُوكَ فِي قَرْنٍ»
در وقت شما بند شریعت بکشاید (۱۲۴)
وَإِنْ رَأَوْا رُسُومًا أَفْتُوكَ بِالرُّخْصِ^۲

نشین و مرد اگر ترا کیتی
«إِخْتَلَطَ التَّرْعَى بِالْهَتْلِ»^۳
خواهد که بچوب این خران راند (۱۲۶)
طفرائی اصفهانی گوید:

«قَدْ رَشَّحُوكَ لِأَمْرِ إِنْ فَطَنْتَ لَهُ»
«فَارَبَّا بِتَفْسِيكَ أَنْ تُرْعَى مَعَ الْهَتْلِ»^۴

دشمن عاقلان بی گنهند
«الْجَاهِلُونَ لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَعْدَاءٌ»^۵
زانکه خود جاهل و گنه کارند (۱۲۶)

کی شود هیچ دردمند درست
«طَيْبٌ يُدَاوِي النَّاسَ وَهُوَ مَرِيضٌ»^۶
فردوسی گوید:

پزشکی که باشد بتن دردمند
ز بیمار چون باز دارد گزند

(رجوع شود بشعر ص ۱۴۵ و ۳۰۰)

۲- المقتضب، ص ۱۱

۱- مجمع الامثال، ص ۵۲۲

۴- دیوان طفرائی، ص ۵۶

۳- مجمع الامثال، ص ۲۲۰

۶- مجمع الامثال، ص ۳۸۳

۵- دیوان منسوب به حضرت علی (ع) ص ۲

حرمت امروز مر جهودان راست اهل اسلام و دین حق خواریند (۱۲۸)

نظیر اشعار زیر است که درباره ابوسعد نستری یهودی گفته شده :

يَهُودُ هَذَا الزَّمَانِ قَدْ بَلَّغُوا
غَايَةَ آمَالِهِمْ وَقَدْ مَلَكُوا
الْعِزُّ فِيهِمْ وَالْقَالُ عِنْدَهُمْ
و مِنْهُمْ الْمُسْتَشَارُ وَالْمَلِكُ
يَا أَهْلَ مِصْرَ إِنِّي نَصَحْتُ لَكُمْ
تَهَوُّدُوا قَدْ تَهَوَّدَ الْمَلِكُ^۱

بدو ده رفیقان اورا ازیرا سبکسار قصد سبکسار دارد (۱۳۱)

د کُلُّ طَائِرٍ يَطِيرُ مَعَ شَكْلِهِ^۲

مولوی گوید :

ذره ذره کاندین ارض و سماست جنس خود را همچو کاهو کهر باست

(رجوع شود بشعر ص ۱۱۷ و ۴۷۸)

اندک اندک علم یابسد نفس چون عالی بود

قطره قطره جمع گردد و آنکهی دریا شود (۱۳۳)

وَ قَدْ يَمْلَأُ الْقَطْرُ الْإِنَاءَ فَيَنْقُصُ^۳

سعدی گوید :

وَ قَطْرٌ إِلَى قَطْرِ إِذَا اجْتَمَعَتْ نَهْرٌ
وَ نَهْرٌ إِلَى نَهْرٍ إِذَا اجْتَمَعَتْ بَحْرٌ

خردمندی که نعمت خورد شکر آتش باید کرد

ازیرا کز سبوی سر که جز سر که نیاغارد (۱۳۷)

۱- حسن المحاضرة في اخبار مصر والقاهرة ج ۲ ص ۱۱۶ (چون یهودیان بیشتر به مشاغل پست می پرداختند اگر دارای شغلی عالی می شدند مورد تعجب واقع میشد جا حظ در کتاب تلث رسائل (ص ۱۷) گوید : «ولا تجد اليهودي الا صبغا اود باغا او حجاما او قصابا او شعبابا».

۳- دیوان فرزدق ، ص ۲۵۶

۲- کتاب النقص ، ص ۴۷۴

«كُلُّ إِنَاءٍ يَرنَحُ بِمَا فِيهِ»^۱

عنصری گوید:

فعل آلوده گوهر آلاید از خم سر که سر که پالاید

و گرش نیست مایه بر خیره آسمان را بگل نینداید (۱۳۹)

«يُطَيِّنُ عَيْنَ الشَّمْسِ»^۲

ابوالفضل سگری مروزی گوید:

مَنْ رَامَ طَمَسَ الشَّمْسَ جَهْلًا أَخْطَا الشَّمْسُ بِالتَّطْيِينِ لَا تُغَطِّيُ^۳

فخرالدین گرگانی گوید:

به خواهش باد را نتوان گرفتن فروغ خور بگل نتوان نهفتن

(رجوع شود بشعر ص ۹۳ و ۴۰۱)

چون داد کنی خود عمر تو باشی هر چند که نامت عمر نباشد (۱۴۱)

بحتری گوید:

إِنَّ الرَّعِيَةَ لَمْ تَزَلْ فِي سِيرَةٍ عَمْرِيَّةٍ مُدَسَّسَهَا الْمُتَوَكِّلُ^۴

(رجوع شود بشعر ص ۶۰)

شادی و نیکوی از مال کسان چشم مدار

تا نمایی چو سگان بر در قصاب نژند (۱۴۳)

«كَلْبُ الْقَصَابِ» درویشی را گویند که بطمع مال به توانگران نزدیک

می جوید^۵

۲- مجمع الامثال ، ص ۷۵۵

۴- تمارالقلوب ، ص ۶۶

۱- مجمع الامثال ، ص ۵۲۱

۳- بئمة الدهر ، ج ۴ ص ۸۷

۵- تمارالقلوب ، ص ۱۹۳

انوری گوید :

خضم بدعهدت که کهف ملک را هشتم سگست

گر کند خدمت همش جل باد وهم ساچور باد

ورنه دائم چار چشمش در غم یاک استخوان

بر در قصاب جان اندر سر ساطور باد

نگوید کس که سیم و گوهر و لعل بسنگ اندر گرفتارند یا خوار (۱۴۴)

محمد بن عباس خوارزمی گوید :

وَتَسْكُنُ دَارَهُمْ وَ كَيْدَاكَ سَكْنِي الْـ جِجَارَةَ وَالزُّمْرِدِ فِي الْجِبَالِ^۱

جز اندر حرب گاه سخت ، پیدا نیاید هرگز از قرار کژار (۱۴۴)

دَلَا تُعْرِفُ ثَلَاثَةً إِلَّا عِنْدَ ثَلَاثَةِ الْخَلِيمِ عِنْدَ الْقَضِي وَالشُّجَاعِ عِنْدَ الْعَزْبِ وَ

الْاِخِ عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَيْهِ^۲

پزشکی چون کنی کس را که هرگز نیابد راحت از بیمار بیمار (۱۴۵)

« فَإِذَا رَأَيْتَ الطَّيِّبَ يَجْرُ الدَّاءَ إِلَى نَفْسِهِ كَيْفَ يُدَاوِي غَيْرَهُ^۳ »

(رجوع شود بشعر ص ۱۲۶ و ۳۰۰)

چو کفتاری که بندندش بعمدا همی گویند کاینجا نیست کفتار (۱۴۵)

« خَايِرِي أُمَّ عَامِرٍ^۴ » ام عامر کنیه کفتار است و این جمله را هنگام گرفتن

کفتار گویند یعنی ای کفتار پنهان شو .

حضرت علی (ع) فرموده : «لَا كَوْنُ مِثْلِ الضَّبْعِ بِخَضْعِهَا الْقَوْلُ فَتُخْرِجُ فَتَصَادُ^۵»

۲- رساله قشیریه ، ص ۱۱۱

۴- مجمع الامثال ، ص ۲۰۵

۱- بیتة الدهر ، ج ۴ ص ۲۲۶

۳- اخلاق محتشمی ، ص ۶۱

۵- ثمار القلوب ، ص ۳۲۱

(رجوع شود بشعر ص ۴۱۷)

بشباب سوی حضرت مستنصر
ره زی شجر جزاز نمره مسپر (۱۴۸)

«الْفَرَّةُ تُنْبِيُّ عَنِ الشَّجَرَةِ»^۱

(رجوع شود بشعر ص ۲۳۰)

چو کمراه گشته دلی بود عالم
که از صبح روم یافت ایمان بدودر (۱۴۹)

نظیر بیت قاضی تموخی :

«وَكَانَ الدُّجُومُ بَيْنَ دَجَاهَا»

«سُنَّ لَاحَ بَيْنَهُنَّ ابْتِدَاعٌ»^۲

که سادات جمع جوانان جنت
نبی گفت همتند شبیر و شبیر (۱۵۰)

«الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^۳

خامشی از کلام بیهده به
در زبورست این سخن مسطور (۱۵۲)

«صَمِتْ تَسَلَّمْ بِهِ خَيْرٌ مِنْ نُطْقٍ تَنْدَمُ عَلَيْهِ»^۴

طفرائی اصفهانی گوید :

«وَيَا خَيْرًا عَلَى الْأَسْرَارِ مُطَّلِعًا
إِصْمَتْ فِيهِ الصَّمْتِ مَنْجَاةٌ مِنَ الزَّلَلِ»^۵

کاورسه چو کرد می ندانی
بایستد سپرد زر بزرگر (۱۵۴)

«كُلُّ أَمْرٍ فِي شَأْنِهِ سَاعٌ»^۶

عمر و بن معدی کرب گوید :

«إِذَا لَمْ تَسْتَطِعْ أَمْرًا فَدَعَهُ
وَ جَاوِزُهُ إِلَى مَا تَسْتَطِيعُ»^۷

۱- مأخذ این عبارت بدست نیامد و در المستطرف ج ۱ ص ۳۱ عبارت : « من طاب
اصله زکا فرعه » این مفهوم را می رساند .

۳- جامع صغیر ، ج ۱ ص ۵۱۸

۲- معاهد التخصیص ، ج ۱ ص ۱۳۵

۵- دیوان طفرائی ، ص ۵۶

۴- المستطرف ، ج ۱ ص ۳۱

۷- عقد الفرید ، ج ۲ ص ۲۶۶

۶- عقد الفرید ، ج ۲ ص ۸۵

عنصری گوید :

کار زر گر بزر شود بر راه زر بزر گر سپار و کار بخواه

اشتر چو هلاک گشت خواهد آید بر چه و لب جر (۱۵۴)

« إِذَا جَاءَ أَجْلُ السَّعِيرِ حَامَ حَوْلَ السَّيْرِ »^۱

ابن بیت عثمان مختاری را بیداد می آورد :

بگردد کین او گردد کسی کش بخت بر گردد

چو وقت مرگ ما آید بگردد رهگذر گردد

دنیات دور کرد ز دین وین مثل تراست کز شعر باز داشت ترا جستن شعیر (۱۵۷)

« شَغَلْتَنِي السَّعِيرُ عَنِ السَّعِيرِ »^۲

این عالم بزرگ ز بهر چه کرده اند از خویشتن پیرس توای عالم صغیر (۱۵۷)

أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

وَأَنْتَ الْكِتَابُ الْمُنِينُ الَّذِي بِأَحْرَفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُ^۳

این کور تو چنانکه رسول خدای گفت مطالعات فریبگی

یا روضه بهشتت یا گنده سعیر (۱۵۷)

« إِنَّمَا الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ »^۴

از هر چه سبو پر کنی از سر و ز پهلوش

زان چیز برون آید و بیرون دهد آغاز (۱۶۱)

« كُلُّ إِنَاءٍ يَرِشْحُ بِمَا فِيهِ »^۵

۲- مجمع الامثال ، ص ۳۴۰

۱- مجمع الامثال ، ص ۷۷

۴- بحار الانوار ، ج ۳ ، ص ۱۴۸

۳- دیوان منسوب بحضرت علی (ع) ، ص ۳۲

۵- مجمع الامثال ، ص ۵۲۱

برخوی ملک باشد در شهر رعیت
 بینمبر گفت این سخن وحیدر کز آ
 (از اضافات ۱۶۱)

«النَّاسُ عَلَى دِينِ الْمُلُوكِ»^۱

امروز پراز خواب و خماریست سر تو
 آن روزشوی ای پسر از خواب تو بیدار (۱۶۲)

«النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَا تَوَا انْتَبَهُوا»^۲

ابوالحسن تهامی گوید:

العَيْشُ نَوْمٌ وَالنِّيَّةُ يَفْظَةٌ
 وَالْعَمْرُ بَيْنَهُمَا خِيَالٌ سَارٌ^۳

گر نخواهی رنج گراز گزر گمان پرهیز کن

جهل گراست ای پسر پرهیز کن زین زشت گر (۱۶۲)

«أَعْدَى مِنَ الْجَرْبِ»^۴

باخرزی گوید:

لَيْمٌ وَيُعَدِي لَوْمَةٌ جُلَسَاءُهُ
 وَلَا غَرَوْ لَوْ تُعَدِي الصِّحَاخُ مِنَ الْجَرْبِ^۵
 (رجوع شود بشعر ص ۷۸)

که نماید چنانکه گفتند
 باز دارد ترا ز شعر شعیر (۱۷۱)

«شَعْلَتِي الشَّعِيرُ مِنَ الشَّعْرِ»^۶

خیره میازمای مرین آزموده را
 کز ریک نام دست خردمند را خمیر (۱۷۵)

«مَنْ جَرَبَ الْمُجَرَّبَ - لَأْتِ بِهِ التَّدَامَةُ»^۷

۱- مجمع الامثال ، ص ۶۸۸

۲- نقل از احادیث مشنوی ، ص ۱۸۱

۳- نقل از جواهر الادب ، ص ۳۸۶

۴- مجمع الامثال ، ص ۴۲۲

۵- ذیل دمیة القصر ، ص ۶

۶- « » ، ص ۳۴۰

۷- مجمع الامثال ، ص ۶۶۳

فخرالدین گرگانی گوید :

همی دانم که رنج خود فزایم . که چیزی آزموده آزمایم
کاریکه نه کار تست مسپار راهی که نه راه تست مسپار (۱۸۱)

« كَلُّ أَمْرٍ فِي شَأْنِهِ سَاعٌ^۱ »

عمر و بن معدی کرب گوید :

اگر عامه بد گویدم زان چه باک رها کرده ام پیش موشان پنیر (۱۹۱)

طفرائی اصفهانی گوید :

وَإِذَا الْفَتَى عَرَفَ الرَّشَادَ لِنَسَبِهِ هَانَتْ عَلَيْهِ مَلَامَةُ الْجُهَالِ^۳

پیغمبر بد شهر همه علم و بر آن شهر شایسته دری بود و قوی حیدر کرار (۱۹۳)

« أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأَبْهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ^۴ »

گر خطیر آن بودی کس دل و بازوی قویست

شیر بایستی بر خلق جهان جمله امیر (۱۹۴)

متنبی گوید :

لَوْلَا الْعُقُولُ لَكَانَ أَدْنَى ضَيْعٍ أَدْنَى إِلَى شَرَفٍ مِنَ الْإِنْسَانِ^۵

کور کی داند از روز شب تا رهگرز کور نه بشناسد آواز خرازاناله زبر (۱۹۵)

ارسطو گوید :

« بِاعْتِدَالِ الْأَمْرِجَةِ وَتَسَارِي أَرْكَانِ الْإِحْسَاسِ يَفْرُقُ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ وَأَضْدَادِهَا^۶ »

۲- عقد الفرید ، ج ۲ ، ص ۲۶۶

۱- عقد الفرید ، ج ۲ ، ص ۸۵

۴- بعار الانوار ، ج ۹ ، ص ۴۷۳

۳- دیوان طفرائی ، ص ۶۲

۵- شرح دیوان متنبی ، ج ۴ ، ص ۳۹۰

۶- التحفة البهية ، ص ۱۴۶ (الرسالة العاتمية از ابوعلی حاتمی)

مثنوی گوید:

وَ مَا اتَّقَاعُ أَخِي الدُّنْيَا بِنَظِيرِهِ
إِذَا اسْتَوَتْ عِنْدَهُ الْأَنْوَارُ وَالظُّلُمُ^۱

فخرالدین کرکائی گوید:

که و مه راست باشد نزد ایشان
چو روز و شب بچشم کوریکسان

نه هر آن چیز که او زرد بود باشد زرد
نشود زرا گر چند شود زرد زریب (۱۹۵)

نظیر:

« مَا كُلُّ بَيْضَاءٍ شَحْمَةٌ وَلَا كُلُّ سَوْدَاءٍ تَمْرَةٌ »^۲

کس شناسی بجز او را بدر نسل رسول

کی شناسی بجز او قاسم جنات و سعیر (۱۹۵)

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِعَلِيِّ: أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ »^۳

میگوی مجال زانکه خفته
باشد بمجال و هزل معذور (۱۹۶)

« إِنَّ الْقَلَمَ رُفِعَ عَنْ ۰۰۰۰۰ وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ »^۴

فخرالدین کرکائی گوید:

اگر کردار تو بر من شتم نیست
تو خود دانی که بر خفته قلم نیست

بنکر که اگر جهان نکر دی
ایزد نشدی بفضل مذکور (۱۹۷)

« كُنْتُ كَثْرًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ »^۵

به نسیه مده نقد اگر چند نیز
بخر ما بود وعده و نقد خار (۲۰۰)

۱- شرح دیوان مثنوی، ج ۴ ص ۱۰۸

۲- مجمع الامثال، ص ۶۱۶

۳- بحار الانوار، ج ۹ ص ۳۸۹

۴- المعجم المفهرس لالفاظ الحديث

النبوی، ج ۲ ص ۲۸۰ نقل از کتاب الحدود صحیح بخاری

۵- منارات السائرین (منقول از احادیث مثنوی ص ۲۹) قسمت اول حدیث در تفسیر

کشف الاسرار ج ۸ ص ۳۸۷ آمده.

نظیر :

« صَفَاتُ بِنْتِ خَيْرٍ مِنْ بَدْرَةٍ بِنَسِيَةِ »^۱

کر امعده خوش گردد از خار و خس شود کامش از شیر و روغن فکار (۲۰۰)

متنبی گوید :

وَمَنْ يَكُ ذَا فَمٍ مَرِيضٍ يَجِدُ مُرّاً يَهِي الْمَاءَ الزُّلَّالاً^۲و از ارسطو گرفته که گوید : « النَّفْسُ اللَّئِيمَةُ تَرَى الْأَشْيَاءَ بِطَبْعِهَا »^۳

خرد آغاز جهان بود و تو انجام جهان

باز کرد ای سره انجام بدان نیک آغاز (۲۰۱)

« أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَتَلُ »^۴

می جوشیده حلالست سوی صاحب رای شافعی گوید شطرنج مباحست بیاز

صحبت کود کک ساده ز نرخ را مالک نیز کردست ترارخصت و دادست جواز

می و قمار و لواطه بطریق سه امام مر ترا هر سه حلالست هلاسر بفر از (۲۰۱)

الشَّافِعِيُّ مِنَ الْأَئِمَّةِ قَائِلٌ

وَأَبُو حَنِيفَةَ قَالَ وَهُوَ مُصَدِّقٌ

شُرْبُ الْمُثَلِّثِ وَالْمُرْبَعِ جَائِزٌ

وَأَبَاحَ مَالِكُ الْفَقَاحَ تَكْرُمًا

وَالْحَبْرُ أَحْمَدُ حَلَّ جِلْدَ عَمِيرَةَ

فَأَشْرَبَ وُلَطًا وَأَزْنًا وَقَامِرًا وَاحْتَجَّجَ

۲- شرح دیوان متنبی، ج ۳، ص ۴۲۹

۴- نقل از احادیث مشنوی، ص ۲۰۲

۱- مجمع الامثال، ص ۳۶۳

۳- التحفة البهية، ص ۱۵۵

۵- معيد النعم و معيد النقم، ص ۱۰۲

سرد و تاریک شد ای پوز سبیده دم دین

خُرهُ عرش هم اکنون بکنند بانگ نماز (۲۰۳)

الموید فی الدین شیرازی گوید :

وَإِنَّ دِينَكَ الْعَرْشِ دُوشَانِ عَجَبٌ قَدْ كَرِمَ السُّؤَالُ عَنْهُ وَوَجِبَ

وَ دَابُّهُ تَرَضُّدُ الْأَوْقَاتِ مِنْ قَبْلِ الْأَذَانِ لِلْمَلَلَةِ^۱

که بآل رسول خویش مرا برهاندی ازین رمه نسناس (۲۰۶)

«ذَهَبَ النَّاسُ وَ بَقِيَ النَّسْنَسُ»^۲

ابونعمیم گوید :

ذَهَبَ النَّاسُ فَاسْتَقَلُّوا وَ صَارُوا خَلْفًا فِي أَرَاذِلِ النَّسْنَسِ^۳

لیکن از راه عقل هشیاران بشناسند فربهی ز آماس

«استمنت زاورم»^۴

متنبی گوید :

أَعْيَدَهَا نَظْرَاتٍ مِنْكَ صَادِقَةٌ أَنْ تَحْسِبَ الشَّحْمَ فَيَمْنِ شَحْمُهُ وَرَمَّ^۵

عطار نیشابوری گوید :

زهی شد در کلویت گرزت کرد که آماسی بود گر فربهت کرد

ای خردمند هوشدار که خلق بس باسداس درزدند اخماس (۲۰۷)

«ضَرَبَ أَخْمَاسًا لِأَسْدَاسٍ»^۶

۱- دیوان الموید فی الدین داعی الدعاة ، ص ۲۰۳

۲- مجمع الامثال ، ص ۲۵۲ ۳- حیوة الحیوان ، ج ۲ ص ۳۰۸

۴- مقامات حریری ، ص ۲۱ ۵- شرح دیوان متنبی ، ج ۴ ص ۱۰۷

۶- مجمع الامثال ، ص ۳۶۴

شاعر گوید :

إِذَا أَرَادَ امْرَأً مَكْرًا جَنَى عَلَاءً
وَزَلَّ يَضْرِبُ أَخْمَاسًا لِأَسْدَاسٍ^۱

هر که او برده گفتار رود بی شک
سوی مردار نماید ره گفتارش (۲۱۰)

نظیر :

وَمَنْ يَكُنِ الْغُرَابُ لَهُ دَلِيلًا
يَمُرُّ بِهِ عَلَى جَيْفِ الْكِلَابِ^۲

عنصری گوید :

هر کرا راهبر زغن باشد
منزل او بمرزغن باشد

این جهان پیرزنی سخت فریبنده است
نشود مرد خردمند خریدارش

پیش از آن کز تو ببرد تو طلاقش ده
مگر آزاد شود گردنت از عارش (۲۱۱)

« يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا... قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَأَرْجِعَ فِيهَا »^۳

فقیه عبدالملک بن محمد گوید :

طَلَّقَ الدُّنْيَا ثَلَاثًا
إِنَّمَا الدُّنْيَا دُنْيَةٌ^۴

(رجوع شود بشعر ص ۳۳۶ و ۴۱۷)

ما رفسای ارچه فسونگر بود
کشته شود عاقبت از مار خویش (۲۱۲)

« الْغَادِرُ مَا خُوذُ بِقَدْرِهِ »^۵

عمارہ مروزی گوید :

مارست این جهان و جهانست مار گیر
وز مار گیر مار در آرد شبی دمار

یار تو تیمار ندارد ز تو
چون تو نداری خود تیمار خویش (۲۱۳)

۱- عقدا الفرید ، ج ۲ ص ۷۲

۲- حیوة الحيوان ، ج ۲ ص ۱۵۵

۳- نهج البلاغه ، ج ۲ ص ۱۵۳

۴- دمیة القصر ، ص ۲۶۷

۵- مضاهاة امثال کتاب کلیله و دمنه ، ص ۳۸

نظیر :

« مَا حَكَ ظَهْرِي مِثْلُ يَدِي »^١

سعدی گوید :

بغمخوار کی جز سرانگشت من

نخارد کس اندر جهان پشت من

چونکه بجوئی همی آزار من

گر نپسندی زمن آزار خویش (٢١٣)

« أَحَبُّ النَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ »^٢

تنها بسیار به از یار بد

یارترا بس دل هشیار خویش (٢١٤)

« الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ »^٣

آن را که مصطفی چو همه عاجز آمدند

در حرب روز بدر بدوداد رایتش (٢١٤)

« وَاللَّهِ لَا أُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَهُوَ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ »^٤

در بود مر مدینه علم را رسول

زیرا جز او نبود سزای امانتش

گر علم بایدت بدر شهر علم شو

تا بردلت بتابد نور سعادتش (٢١٥)

« أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ »^٥

قسمت نشد بخلق درون دوزخ و بهشت

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِعَلِيٍّ : أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ »^٦

که چون خفاش نتواند که بیند روی من نادان

زمن پنهان شود زیرا منم خورشید رخشانش (٢١٧)

مِثْلُ النَّهَارِ يَزِيدُ أَبْصَارَ الْوَرَى

نُورًا وَيُعْمِي أَعْيُنَ الْخَفَّاشِ^٧

١- مجمع الامثال ، ص ٦١٣

٢- « « « ص ٦٩٢

٣- بحار الانوار ، ج ٩ ص ٣٧٣

٤- حيوۃ العیوان ، ج ١ ص ١٤٠

٥- جامع صغیر ، ج ١ ص ١١

٦- کتاب النقص ، ص ١٣٩

٧- بحار الانوار ، ج ٩ ص ٣٨٩

انوری گوید:

تو خود انصافش بده در بارگاه آفتاب

هیچکس خقاش را گوید چرا می‌ندکری

علی هارون امت بود دشمن زان همی دارد

مر او را کش چنین آموخت ره فرعون و هامانش (۱۱۷)

«عَلِيٌّ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۱

هر که رود بر ره خرم بهشت بی شک جز عقل نباشد عیاش (۲۲۶)

«الْعَقْلُ مَا عَيْدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۲

بر دشمن ضعیف مدار ایمنی بخرد نباشد ایمنی از دشمنش (۲۲۷)

ابوالفتح بستی گوید:

لَا يَسْتَحِفُّنَ الْفَتَى بِمَذْوَمٍ أَبَدًا وَإِنْ كَانَ الْعَدُوُّ ضَيْلًا^۳

خواهد که خرمن تو بسوزند نیز هر مدبری که سوخته شد خرمنش (۲۲۸)

كُلُّ مَنْ أُحْرِقَ يَوْمًا كُدْسُهُ يَسْتَمْنِي حَرْقَ أَكْدَاسِ الْأُمَمِ^۴

زان رنجه تر کسی نبود در جهان کاندلش نشسته بود دشمنش

(از اضافات ۲۲۸)

متنبی گوید:

وَمِنْ نَكَدِ الدُّنْيَا عَلَى الْحُرِّ أَنْ يَرَى عَدُوًّا لَهُ مَا مِنْ صِدَاقَتِهِ بُدٌّ^۵

وبالست بر مرد عمر درازش چو عمر درازش فرود اندر آزش (۲۲۹)

۲- سفينة البحار، ج ۲، ص ۲۱۴

۴- درة نادره، ص ۲۵۴

۱- جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۴۰

۳- بتيمة الدهر، ج ۴، ص ۳۳۳

۵- شرح دیوان متنبی، ج ۲، ص ۱۰۹

- «يَهْرُمُ ابْنُ آدَمَ وَ يَبْتَمِي مَعَهُ اثْنَتَانِ الْجِرْصُ وَ الْأَمْلُ»^۱
 سوی چشمه شور بختی شتابد کرا آز باشد دلیل و نهانش (۲۲۹)
- «أَطْلُبُ بِمَاءِ الْعِزِّ بِأَمَاتَةِ الطَّمَعِ وَ أَدْفَعُ ذُلَّ الطَّمَعِ بِعِزِّ الْيَأْسِ»^۲
 آنرا که ندانی نسب و نسبت حالش اورا نبود هیچ گواهی چو فخالش (۲۳۰)
- «شَهَادَاتُ الْفِعَالِ أَعْدَلُ مِنْ شَهَادَاتِ الرَّجَالِ»^۳
 زیرا که درختی که مرورا شناسی بارش خبر آرد که چه بود دست نهالش (۲۳۰)
- «الْقَمَرَةُ تُذَيَّبُ عَنِ الشَّجَرَةِ»^۴
 فصل و ادب مرد مهین نسبت او نیست شاید که نپرسی زید روزم و خالش (۲۳۰)
- «و نِعْمَ النَّسَبُ الْأَدَبُ»^۵
 کن ابن من شمت و اکتسب ادباً يُغْنِيكَ مَحْمُودُهُ عَنِ النَّسَبِ^۶
 هر که که همیشه دل تو بی هس و خفته است
- بیدار چه سود است ترا چشم چو خر گوش (۲۳۲)
- «... وَ لِمَ نَامَتِ الْأَرْزَابُ مَفْتُوحَةً الْعَيْنَيْنِ»^۷
 متنبی گوید: شورش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- أَرَانِبُ غَيْرِ أَنْهُمْ مُلُوكٌ مَفْتُوحَةٌ عِيُونُهُمْ نِيَامٌ^۸
 انوری گوید:
- گر دهد خصم خواب خر گوشت
 مصلحت را بخر که عشوه خرسست
 (رجوع شود بشعر ص ۳۸۷)

۲- سفينة البحار، ج ۲ ص ۳۴۰

۴- رجوع شود بشعر ص ۱۴۸

۶- دیوان منسوب بحضرت علی، ص ۱۰

۸- ثمار القلوب، ص ۳۱۲

۱- جامع صغیر، ج ۲ ص ۶۵۷

۳- مجمع الامثال، ص ۳۴۰

۵- المستطرف، ج ۱ ص ۲۹

۷- التریب والتدویر، ص ۹۶

در معدت بر جان تو لعنت کند امروز

نانی که بقهر از دگری بستده‌ای دوش (۲۳۳)

ابن علاف بغدادی گوید:

لَا بَارَكَ اللَّهُ فِي الطَّعَامِ إِذَا كَانَ هَلَاكُ النَّفْسِ فِي مَعَدِّ

آن عالم دین که از حکیمان عالم جز ازو نشد مُطَلَّق (۲۳۶)

« يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا ... قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا »^۲

و این بیت منسوب بحضرت علی (ع) است:

طَلَّقَ الدُّنْيَا ثَلَاثًا وَاطْلَبَنَ زَوْجًا سِوَاهَا

آنها زوجهٔ سوءِ لَاتُبَالَى مَنْ أَتَاهَا^۳

عطار نیشابوری گوید:

از آن جستی بدنیا فقر و فاقه که دنیا بود بیشتر سه طلاقه

(رجوع شود بشعر ص ۲۱۱ و ۴۱۷)

یا چه گویی سرای پیغمبر جز به بیدانشی فروخت عقیل (۲۴۱)

« وَاهْلُ تَرَكَ لَنَا عَقِيلٌ مِنْ رِبَاعٍ أَوْ دُورٍ »^۴

دود دوزخ نبیند ایچ سخنی بوی جنت نیابد ایچ بخیل (۲۴۲)

« الْبَخِيلُ لَا يَجِدُ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَالسَّخِي لَآ يَرَى دُخَانَ النَّارِ »^۵

عطار نیشابوری گوید:

سخاوت کن که هر کس کو سخنی بود روا نبود که گویم مطبخی بود

۲- نهج البلاغه، ج ۲ ص ۱۵۳

۱- حيوۃ الحيوان، ج ۲ ص ۳۳۷

۴- المعجم المفهرس لالفاظ الحديث

۳- دیوان منسوت بحضرت علی، ص ۳

النبوی، ج ۲ ص ۲۳ نقل از کتاب الفرائض سنن ابن ماجه

۵- بحار الانوار، ج ۱۶ ص ۱۴۲

ای سپس مال و آزمانده شب و روز
نیستی آلا که سایه متمایل (۲۴۳)

طفرائی اصفهانی گوید :

تَرْجُو الْبَقَاءَ بِنَادِرٍ لَا ثَبَاتَ لَهَا
فَهَلْ سَمِيتَ بِظِلِّ غَيْرِ مُقْتَبِلٍ^۱

مرا ای پسر عمر کوتاه کرد
فراخی امید و درازی امل (۲۵۰)

«يَهْرُمُ ابْنُ آدَمَ وَ يَبْقَى مَعَهُ اثْنَتَانِ الْحِرْصُ وَ الْأَمَلُ»^۲

عطار گوید :

نشیب حرص شبی بی فرازست
درازی امل کاری درازست

جهان را بسایه درختی زدند
حکیمان هشیار دانا مثل (۲۵۰)

«إِنَّمَا الدُّنْيَا كَغِظَلٍ زَائِلٍ»^۳

ابوالعناهیة گوید :

إِنَّمَا الدُّنْيَا كَغِظَلٍ تَوَلَّى
وَ كَمَا عَانَيْتَ فِيهِ الضَّيَابُ^۴

ذل بود بار نهال طمع
نیک بیرهیز از آن بد نهال (۲۵۳)

«أَطْلُبُ بَقَاءَ الْعِزِّ بِأَمَاتَةِ الطَّمَعِ وَ أَدْفَعُ ذُلَّ الطَّمَعِ بِعِزِّ الْيَأْسِ»^۵

هر آنکه کزو باز ماند خطیب
فزاید برو بی سُعالی سُعال (۲۵۵)

«يَتَسَاعَلُ مِنْ غَيْرِ سَعَالَةٍ»^۶

چه چیزست چیزست این کز شرف
رسولش لقب داد سحر حلال (۲۵۵)

«إِنَّ مِنَ الْيَمَانِ لِسِحْرًا»^۷

۲- جامع صغیر ، ج ۲ ص ۶۵۷

۱- دیوان طفرائی ، ص ۵۶

۴- دیوان ابوالعناهیة ، ص ۲۸

۳- دیوان منسوب بحضرت علی ، ص ۶۱

۶- عقدا الفرید ، ج ۱ ص ۲۸۷

۵- سفینة البحار ، ج ۲ ص ۹۳

۷- بحار الانوار ، ج ۱۴ ص ۵۷۷

مرا بر سخن پادشاهی و امر

زمن نیست بل کز رسواست و آل (۲۵۶)

«إِنَّا لَا مَرَأَةَ الْكَلَامِ»^۱

چند شقاقل خوری که سستی پیری
باز نگردد ز تو بزور شقاقل (۲۵۸)

نظیر:

عَجُوزٌ تَرْجَى أَنْ تَكُونَ فِتْمَةً
وَقَدْ لَيْبَ الْجَنَّبَانِ وَاحِدٌ دَبَّ الظُّهْرُ
تَدْسُ إِلَى العَطَّارِ مِيرَةَ أَهْلِهَا
وَأَهْلٌ يُضْلِحُ العَطَّارُ مَا أَفْسَدَ الدَّهْرُ^۲

خاقانی گوید:

مفرب دل برنگ جهان کان نه تازگی است

کلکونه‌ای چگونه کند زال را جوان

من شدم ساعتی با استقبال
پای کردم برون ز حد کلیم (۲۵۹)

«مُدَّ رِجْلَكَ عَلَى قَدْرِ الكِسَاءِ»^۳

لیکن مرا بگر سنگی صبر خوش تراست
بر یافتن زدست فرومایگان طعام (۲۶۱)

وَلَمَمْتُ خَيْرٌ مِنْ زِيَارَةِ بَاخِلٍ
يَلَا حِظُّ اطْرَافِ الأَكْبِلِ عَلَى عَمْدٍ^۴
سعدی گوید:

بگفت ای پسر تلخی مردنم
به از جور روی ترش بردنم

بگفتار خوب و بکردار نیک
چو شمع می شو اندر سنان علم (۲۶۲)

«كَأَنَّهُ عَلِمَ فِي رَأْسِهِ نَارًا»^۵

ابن رومی گوید:

۲- التریب والتدویر، ص ۲۳

۴- عقد الفرید، ج ۲، ص ۷

۱- نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۶۱

۳- مجمع الامثال، ص ۳۸۰

۵- انیس الجلساء، ص ۲۷

- كَأَنَّهُ الشَّمْسُ فِي الْبُرْجِ الْمُنِيفِ بِهِ عَلَى الْبَرِّيَّةِ لَأَنَارٌ عَلَى عِلْمٍ^۱
جان وام خدايست در تن تو
وَإِنَّمَا أَنْفُسَنَا عَارِيَّةٌ
از آن پاکتر نيست کس در جهان
متنبي گويد :
- فَوَيْ الشَّهَادَةُ لِي بِأَنِّي كَامِلٌ^۳
به نزد مردم بيمار ناخوش است شکر
شکفت نيست که ما نزد تو ز کفاريم (۲۶۸)
نظير گفته متنبي :
- وَمَنْ يَكُ ذَا قِمٍ مُرَّ مَرِيضٍ
فخرم بس آنک در ره دين حق
بِر مذهب امام ميامينم (۲۷۱)
« وَأَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِالْحُجَجِ الْبَيِّنِينَ »^۵
گر اهل آفرين نيمي هرگز
جهال چون کنندي نفرينم (۲۷۱)
متنبي گويد :
- وَإِذَا أَتَيْتَكَ مَذْمُومِي مِنْ نَاقِصٍ
بازيست پيش حکمت يونانم
فَوَيْ الشَّهَادَةُ لِي بِأَنِّي كَامِلٌ^۶
زيرا که ترجمان طواسينم (۲۷۱)
طواسين سوره هائي است که باطواسين آغار ميشود پينغمبر فرمود :
- « أُعْطِيتُ طَهً وَطَوَاسِينَ مِنْ أَلْوَابِحِ مُوسَى »^۷

۲- المستطرف ، ج ۱ ص ۳۶

۱- حيوۃ الحيوان ، ج ۲ ص ۵۹

۴- شرح ديوان متنبي ، ج ۳ ص ۴۲۹

۳- شرح ديوان متنبي ، ج ۳ ص ۴۶۸

۶- « « « ، ج ۳ ص ۴۶۸

۵- مفاتيح الجنان ، ص ۵۱۹

۷- مجمع البيان ، ج ۴ ص ۱۸۳

- نپسندم ار بگرده و بگراید
«أَعْدَلُ مِنَ الْمِيزَانِ»^۱
بر ذره زبانه شاهینم (۲۷۱)
- از شاه زوی فقیر چنان بود رفتنم
کز بیم مور دردهن ازدها شدم (۲۷۳)
نظیر:
- المُسْتَجِيرُ بِعَمْرٍو عِنْدَ كُرْبَتِهِ
كالمُسْتَجِيرِ مِنَ الرَّمضاءِ بِالنَّارِ^۲
درین مورد در فارسی گویند: «کردم از باران حذر در ناودان آویختم»^۳
ابوالعناهیة گوید:
- أَنْتَ مِثْلُ الَّذِي يَفِرُّ مِنَ الْقَطْرِ
رِحْدَارَ النَّدى إِلَى الْمِيزَابِ^۴
دشمن من این تن بد مهر مست
کرده گره دامن بر دامنم (۲۷۹)
«أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسَكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَيْتِكَ»^۵
- گر بیاد تو کنم خرمن خود را باد
نبود فردا جز باد در انبانم (۲۸۲)
نظیر: «رِيحٌ فِي الْقَفْصِ»^۶
انوری گوید:
- چو باد در قفس انگار کار دولت خصم
از آنکه دیر نیاید چو آب در غربال
حق هر کس بکم آزاری بگزارم
که مسلمانی اینست و مسلمانی (۲۸۳)
«الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ»^۷
- نخته کشتی نوحم بخراسان در
لاجرم هیچ خطر نیست ز طوفانم (۲۸۳)

۲- ينية الدر ، ج ۳ ص ۵۳

۱- مجمع الامثال ، ص ۴۲۲

۴- معاهد التنصيص ، ج ۲ ص ۲۳۹

۳- كتاب النقص ، ص ۴۸۹

۵- كنوز الحقائق ، ص ۹۴ (بنقل از احاديث مشنوی)

۷- جامع صغیر ، ج ۲ ص ۵۷۶

۶- مجمع الامثال ، ص ۵۳۵

غرقه اندا اهل خراسان و به آگاهند سر بزانو بر من مانده چنین زانم (۲۸۳)

«مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^۱

نو نبیره پسر موسی و هارونی زین قبل من عدوی لشکر هامانم (۲۸۴)

«عَلَىٰ مَنِيَّ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۲

در کوه بود قرار گوهر زینست بکوه در قرارم (۲۸۶)

«وَتَسْكُنُ دَارَهُمْ وَكَذَلِكَ سَكَنِي الْحِجَارَةُ وَالزُّمُرُ فِي الْجِبَالِ»^۳

گر تو بتبار فخر داری من مفخر گوهر تبارم (۲۸۷)

متنبی گوید:

«لَا يَقُومِي شَرَفْتُ بَلْ شَرُّوْا بِي وَبِنَفْسِي فَخَرْتُ لَا يُجْدُوْنِي»^۴

چون همی بدرود این سفله جهان کشته خویش

بی گمان هر چه که من نیز بکارم دروم (۲۸۷)

«كَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ»^۵

چون سوی معروف معروفم چه باک گرسوی جهال امت منگرم (۲۹۱)

طفرائی اصفهانی گوید:

«إِذَا حَمِدْتَ بَيْنَ الْأَفْضَلِ سِيرَتِي فَأَهْوَنُ بِنَقْصِ جَاءٍ مِنْ عِنْدِنَا قِصْرٌ»^۶

چون شوی غره که شخص لاغرم (۲۹۱)

ای برادر کوه دارم در جگر

«وَفِي أَثْوَابِهِ أَسَدٌ زَرِيرٌ»^۷

تروی الرجل النحيف فتزدر به

۲- جامع صغیر ، ج ۲ ، ص ۱۴۰

۴- شرح دیوان متنبی ، ج ۲ ، ص ۵۵

۶- دیوان طفرائی ، ص ۶۱

۱- بحار الانوار ، ج ۱۷ ، ص ۷۶

۳- بیتة الدهر ، ج ۴ ، ص ۲۲۶

۵- مجمع الامثال ، ص ۵۱۴

۷- شرح دیوان العباسه ، ج ۳ ، ص ۱۱۵۳

چرا پس که ندهیم خود داد خویش

از آن پس که خود خصم و خود داوریم (۲۹۲)

متنبی گوید :

يَا أَعْدَلَ النَّاسِ إِلَّا فِي مُعَامَلَتِي

فِيكَ الْخِصَامُ وَأَنْتَ الْخَصْمُ وَالْحَكْمُ^۱

منوچهری گوید :

کسی کو دهد از تن خویش داد

نبایسدش رفتن سوی داوران

اگر سگ بمحراب اندر شود

مر آن را بزرگی سگ نشمریم (۲۹۳)

«جَاهُهُ جَاهُ كَلْبٍ مَنْطُورٍ فِي مَقْصُورَةِ الْجَامِعِ»^۲

آینه‌ام من اگر تو زشتی زشتم

در تو نکوئی نکوست سیرت و سامم (۲۹۵)

«الْمُؤْمِنُ مِرَاتُ الْمُؤْمِنِ»^۳

شب هزاران در در کیسو کشید

سرخ وزرد و با نظام و بی نظام

کس عروسی در جهان هرگز ندید

کیسوش پر نور و رویش پر ظلام (۲۹۸)

ابوالعلاء معری گوید :

لَيْلَتِي هَذِهِ عَرُوسٌ مِنَ الزَّنْدِ

سَجَّ عَلَيْهَا قَلَانِدٌ مِنْ جَمَانِ^۴

باشگونه کرده عالم پوستین

رادمردان بندگان را گشته رام (۲۹۹)

نظیر :

أَيَا دَهْرٍ إِنْ كُنْتَ عَادِيَتَنَا

فَمَا قَدْ صَنَعْتَ بِنَامَا كَفَانَا

جَعَلْتَ الشِّرَارَ عَلَيْنَا خِيَارَا

وَوَلَّيْتَنَا بَعْدَ وَجْهِ قَفَاكَاهُ^۵

۱- شرح دیوان متنبی، ج ۴، ص ۱۰۷

۲- مجمع الامثال، ص ۱۶۶

۳- جامع صغیر، ج ۱، ص ۵۶۹

۴- شرح تنویر بر سقط الزند، ج ۱، ص ۱۳۵

۵- عقد الفرید، ج ۱، ص ۳۱۹

وگرت بست بیندی قوی این دیو بزرگ

خامش و طبل مزین بیهده در زیر کلیم (۳۰۰)

«ضَرَبَ الطَّبْلَ تَحْتَ الْكَيْسِ»^۱

انوری گوید:

کوس تو بر فلک رسیده و باز طبل خصمت بمانده زیر کلیم

جز که براه و بتن رنجه نباشی چو همی

رهبری گمره جوئی و پزشکی سقیم (۳۰۰)

«طَيْبٌ يُدَاوِي النَّاسَ وَهُوَ مَرِيضٌ»^۲

إِذَا مَاتَ الْمُعَالِجُ مِنْ سُقَامٍ فَيُوشِكُ لِلْمُعَالِجِ أَنْ يَمُوتَا^۳

فردوسی گوید:

پزشکی که باشد بتن دردمند زبیمار چون باز دارد کردند

(رجوع شود بشعر ص ۱۴۵ و ۱۲۶)

جز راست نگویم میان خصمان با باد نگردم که من نهالم (۳۰۲)

«أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ»^۴

آن دیورا که در تن و جان منست باری به تیغ عقل مسلمان کنم (۳۰۴)

«لَيْسَ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ وُكِّلَ بِهِ قَرِينُهُ مِنَ الشَّيَاطِينِ . قَالُوا وَأَنْتَ

يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ : نَعَمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَعَانَنِي عَلَيْهِ وَأَسْلَمَ»^۵

اندر سرت بخار جهالت قویست من درد جهل را بچه درمان کنم (۳۰۵)

۲- مجمع الامثال ، ص ۳۸۳

۱- المستطرف ، ج ۱ ص ۳۶

۴- نهج البلاغه ، ج ۲ ص ۱۷۲

۳- معجم الادبا ، ج ۱ ص ۱۲۴

۵- نقل از احادیث مشنوی ، ص ۱۴۸

«لَادَاءَ أَعْيَى مِنَ الْجَهْلِ»^۱

وَدَاءُ الثُّوكِ لَيْسَ لَهُ دَوَاءٌ^۲

وَبَعْضُ الدَّاءِ مُلْتَمَسٌ شِفَاؤُهُ

(رجوع شود بشعر ص ۳۲۹)

من کرد اوزبهر چه دوران کنم (۳۰۵)

کیتیت گربه ایست که بچه خورد

«وَتَعِيقُ عُقُوقَ الْعَرِّ»^۳

كَهْرَةٌ تَأْكُلُ أَوْلَادَهَا^۴

أَمَا تَرَى الدَّهْرَ وَهَذَا الْوَرَى

انوری گوید:

دایه دهر نپرورد کسی را که نخورد

بینی ای دوست که این دایه چه بی مهر و وفاست

(رجوع شود بشعر ص ۴۱۶)

زان من همی قرار بیمگان کنم (۳۰۵)

زندان مومنست جهان ددن

«الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ»^۵

کودن و خوار و خسیس است جهان خس

زان نسازد همه جز با خس وبا کودن (۳۱۰)

بختری گوید:

لَا هَوَاهُ مَعَ الْأَخْسَرِ الْأَخْسَرِ^۶

وَكَأَنَّ الزَّمَانَ أَصْبَحَ مَخْمُومًا

که جهان سایه ابرست و شب آستن (۳۱۰)

دل بخیره چه کنی تنگ چو آگاهی

اللَّيْلُ حُبْلَى لَسْتَ تَذَرِي مَا تَلِدِ^۷

أَحْسَنُ مَا فِي صِفَةِ اللَّيْلِ وَجِدْ

۲- شرح حساسه، ج ۳ ص ۱۱۸۹

۴- حيوۃ الحيوان، ج ۲ ص ۳۳۶

۶- دیوان بختری، ج ۱ ص ۱۰۸

۱- اخلاق محتشمی، ص ۵۸

۳- مقامات حریری، ص ۵۴۶

۵- جامع صغیر، ج ۲ ص ۱۶

۷- بیتیة الدهر، ج ۴ ص ۸۸

فخرالدین کرکانی گوید :

شنیدستی که شب آبتن آید

نداند کس که فردا زوجه زاید

تا نور بر آورد ز مغرب

تاویل نماز بامدادین (۳۱۲)

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»^۱

جز او دانی کرا هارون امت

چو باشد مصطفی فرزند عمران (۳۱۵)

«عَلَى مِثْقَلِ يَمِينِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ بْنِ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۲

کرا کرار خواند احمد جز او را

تو نیزش خوانا اگر هستی مسلمان (۳۱۵)

«وَاللَّهِ لَا أُعْطِينَ الرَّأْيَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَهُوَ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

كِرَارٌ غَيْرَ قَرَارٍ»^۳

کوت فریدون و کجا کیقباد

کوت خجسته علم کاویان

سام نریمان کوورستم کجاست

پیشرو لشکر مازندران

بابک ساسان کو و کو اردشیر

کوست نه بهرام نه نوشیروان

این همه باخیل و حشم رفته اند

نه رمه ماندست کنون نه شبان (۳۱۷)

متنبی گوید :

أَيْنَ الْأَكْبَسِرَةُ الْجَبَابِرَةُ الْأَلَى كُنُوزَ الْكُنُوزِ فَمَا بَقِيْنَ وَلَا بَقُوا^۴

بنرمی ظفرجوی بر خصم جاهل

که گهرا بنرمی کند پست باران (۳۲۱)

طفرائی اصفهانی گوید :

جَامِلٌ عَدُوْكَ مَا اسْتَطَعَتْ فَإِنَّهُ

بِالرَّفْقِ يُطْمَعُ فِي صَلَاحِ الْقَائِدِ^۵

۱- مسند احمد ، ج ۱۲ ص ۱۴۴

۲- جامع صغیر ، ج ۲ ص ۱۴۰

۳- کتات النقض ، ص ۱۳۹

۴- شرح دیوان متنبی ، ج ۳ ص ۹۱

۵- دیوان طفرائی ، ص ۶۸

خطا گفتست زی من هر که گفتست	که مردم بنده مالست واحسان
که بنده دانشند این هر دو زبیراک	ز بهر دانش آبادست کیهان (۳۲۴)
«الْإِنْسَانُ عَبِيدُ الْإِحْسَانِ» ^۱	
طعام ذل و خواری خورد باید	کسی را کز طمع رستست دندان (۳۲۴)
«إِذْفَعْ ذُلَّ الطَّمَعِ بِعِزِّ الْيَأْسِ» ^۲	
مسلمانم چنین بی رنج از آنم	چنان دانم چنین باشد مسلمان (۳۲۵)
«الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ» ^۳	
علم را فرمود جستن چون رسول	جست باید گر نباشد جز بیچین (۳۲۷)
«أَطْبُوا الْعِلْمَ وَأَزِّ بِالصِّبْنِ» ^۴	
قیمت هر کس بقدر علم اوست	هم چنین گفتست امیر المومنین (۳۲۷)
«قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» ^۵	
«فَقِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ عِلْمُهُ» ^۶	
قِيَمَةُ الْمَرْءِ قَدْرُ مَا يُحْسِنُ الْعَزْ	قضاء من الإمام علی ^۷
گزیده مار را افسون پدیدست	گزیده جهل را که شناسد افسون (۳۲۹)
«لَأَدَاءِ أَعْيَى مِنْ الْجَهْلِ» ^۸	
اَكْلَ دَاءٍ دَوَاءٌ يَسْتَطِيعُ بِهِ	إِلَّا الْجَمَاقَةَ أَعْيَتْ مَنْ يُدَاوِيهَا ^۹
(رجوع شود بشعر ص ۳۰۵)	

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۴

۴- جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۴۳

۶- الصناعتین، ص ۲۳۳

۸- اخلاق محتشمی، ص ۵۸

۱- کتاب النقص، ص ۴۴۷

۳- جامع صغیر، ج ۲، ص ۵۷۶

۵- نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۵۳

۷- معجم الادبا، ج ۱، ص ۶۷

۹- المستطرف، ج ۱، ص ۱۹

- بهشت کافر و زندان مومن جهانستای بدنیا گشته مفتون (۳۳۰)
- «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ»^۱
- از لحن فراوان خوش بماند در تنگ قفسها هزار دستان (۳۳۲)
- «حُسْنُ الْفَرَارِ لِأَنَّهُ يَتَكَلَّمُ»^۲
- كذآك أَرَى الْحَقَّاشَ يُنَجِّيه قُبْحُهُ وَ يَحْتَبِسُ الْقَمْعِرَى حُسْنُ التَّرْتِمِ^۳
- عطار گوید :
- ز خاموشیت بردست شهان باز كه بلبل در قفس ماند ز آواز
- مرکک جهلست و زندگی دانش مرده نادان و زنده دانایان (۳۳۷)
- «الْجَهْلُ مَوْتُ الْأَحْيَاءِ»^۴
- فَقَسْمُ بِلِيمٍ وَ لَا تَتَّبِعْ لِسَهُ بَدَلًا فَالِنَّاسُ مَوْتَى وَأَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءٌ^۵
- طلب علمت فرمود رسول حق گرسفر باید کردن بمثل تاجین (۳۴۲)
- «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ»^۶
- بیمیش جاهلان مفکن گزافه پسند نیکورا
- کدههقان تخم هرگز نفعکنند در یک و شورستان (۳۴۵)
- وعلقه بن عامر المری گوید :
- إِذَا نَصَحْتَ بِإِحْسَانٍ تَقُومُ بِهِ مَنْ أَلَيْسَ يَشْكُرُ مَا أَوْلَيْتَ مِنْ حَسَنٍ
- كنت الذي استودع المعزاء من خرق بذرا فلم يرك في سر وفي علن^۷
- (رجوع شود بشعر ص ۱۱۱)

۲- حيوۃ الحيوان ، ج ۲ ص ۵۵

۴- مجمع الامثال ، ص ۱۶۶

۶- جامع صغير ، ج ۱ ص ۱۴۳

۱- بحار الانوار ، ج ۴ ص ۱۳۴

۳- حيوۃ الحيوان ، ج ۲ ص ۲۲۴

۵- ديوان منسوب بحضرت علي ، ص ۲

۷- مضاهاة امثال كليله و دمنه ، ص ۲۳

این طرفه تر که روز و شبان می طلب کنم

من زندگی ایشان و ایشان دمار من (۳۴۷)

عمر و بن معدی کرب گوید :

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي
عَذِيرُكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ رَادِي^۱

بلکه بزندان چنانکه گفت

«الذُّرِّيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ»^۲

ور نبود جایگهش جز بچین (۳۵۰)

گفت بیاید که بچوئی تو علم

«اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصِّينِ»^۳

ماهست مگر نام تو بدخواهت کتان (۳۵۳)

از نام تو بگدازد بدخواه تو گوئی

«إِنَّ الْقَمَرَ... وَ يَثْرِضُ الْكَتَانَ»^۴

شریف رضی گوید :

كَيْفَ لَا تُبَلَى غَلَاتُهُ
وَهُوَ بَدْرٌ وَهِيَ كَتَانٌ^۵

چرا با جام می می علم جوئی

چرا باشی چو بوقلمون ملون (۳۷۱)

«أَحْوَلُ مِنْ أَبِي قَلْمُونٍ»^۶

أَنَا أَبُو قَلْمُونٍ
فِي كُلِّ لَوْنٍ أَسْوَنُ^۷

(رجوع شود بشعر ص ۴۶۱)

برون رفت اشترت از چشم سوزن (۳۷۲)

درین پیدا نهانی را چو دیدی

۲- جامع صغیر، ج ۲ ص ۱۶

۴- الترییع والتدویر، ص ۶۳

۶- مجمع الامثال، ص ۲۰۲

۱- حیوة الحیوان، ج ۱ ص ۴۴

۳- جامع صغیر، ج ۱ ص ۱۴۳

۵- تمة الیتیمة، ج ۱ ص ۴

۷- ثمار القلوب، ص ۱۹۷

نظیر شعر باخرزی :

لَمْ يَسْأَمُوا شُرْبَ الطَّلَا حَتَّىٰ بَدَأَ
لِلْفَيْلِ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَوُجَّحٌ^۱

عطار نیشابوری گوید :

كجَا آيد برون از تنك روزن
چومن اشتر بدين سوراخ سوزن

بسست اينكه گفته مت كافزون نخواهد
چون نازی بود اسب يك نازیانه (۳۸۱)

نظیر : «الْحُرُّ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ»^۲

یزید بن مفرغ گوید :

العَبْدُ يُفْرَعُ بِالْعَصَا
وَالْحُرُّ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ^۳

خرگوش وار دیدم مردم را
خفته دو چشم باز و خرد خفته (۳۸۷)

«وَلِمَ نَامَتِ الْأَرْنبُ مَفْتُوحَةَ الْعَيْنَيْنِ»^۴

متنبی گوید :

أَرَانِبٌ غَيْرَ أَنَّهُمْ مُلُوكٌ
مَفْتُحَةٌ عِيُونُهُمْ نِيَامٌ^۵

انوری گوید :

خواب خرگوش بدانندش تو خوش چندانست

کابن سیرین قضا دم نرسد از تاویل

نشودى آن مثل كه زند عامه
مرده به از بكام عدو رسته (۳۹۳)

«الْحَيَّةُ وَالْأَلْدَنِيَّةُ»^۶

«مَوْتُ فِي قُوَّةٍ وَعِزٌّ أَصْلَحُ مِنْ حَيَوَةٍ فِي ذَلٍّ وَعَجْزٌ»^۷

۱- مجمع الامثال ، ص ۲۰۳

۲- الترتيب والتدوير ، ص ۹۶

۳- مجمع الامثال ، ص ۶۴۸

۴- ذيل دمية القصر ، ص ۲۸

۵- الوساطة بين المتنبي وخصومه ، ص ۱۴۵

۶- نمار القلوب ، ص ۳۱۲

۷- مجمع الامثال ، ص ۶۴۹

فردوسی گوید:

چنین گفت موبد که مردن بنام بدوستان و به بیگانگان بآب طمع
به از زنده دشمن برو شاد کام
«أَطْمَعُ مِنْ أَشْعَبِ»^۱
بسان اشعب طمّاع داستان شده (۳۹۲)

اگر بسته را گهی بشکنی
شکسته بسی نیز هم بسته (۳۹۶)
«الدُّنْيَا كَمَا تَجِبُرُ تَكْسِيرُ»^۲

زمن رسته تو اگر بخردی
چه بنکوهری آن را کزان رسته (۳۹۶)
نظیر:

أَأُنْكِرُهَا وَ مَنْشِهَا فُؤَادِي
و كَيْفَ تُنْكِرُ الْأَرْضُ الْقَتَادَا^۳
بس بگرانی روی گهی سوی مسجد
سوی خرابات همچو تیر نشانه (۳۹۸)
«فَيَأْتُونَ الْمَنَاكِرَ فِي نَشَاطٍ»^۴
و يَأْتُونَ الصَّلَاةَ وَهُمْ كَسَالِي^۵

عاصی سزای رحمت کی باشد
خورشید را همی بگل اندائی (۴۰۱)
«السُّنْسُ بِالْتَّطِينِ لَا تُعْطَى»^۵
انوری گوید:

چون بشکلت نگه کنم گویم
تا جمل علم کس بگل آفتاب انداید
(رجوع شود بشعر ص ۹۳ و ۱۳۹)

اول خطا ز آدم و حوا بود
نوهم ز نسل آدم و حوائی (۴۰۲)
متنبی گوید:

أَبُوكُمْ آدَمٌ سَنَّ الْمَقَاصِي
وَ عَلَّمَكُمْ مُفَارَقَةَ الْجَنَانِ^۶

۱- مجمع الامثال، ص ۳۷۹

۳- شرح تنویر بر سقط الزند، ج ۱ ص ۱۷۳

۵- بیتیة الدهر، ج ۴ ص ۸۷

۲- الفر و الدرر، ص ۳۲۱

۴- معیة النعم و میة النقم، ص ۷۷

۶- شرح دیوان متنبی، ج ۴ ص ۴۹۳

فخرالدین گرگانی گوید :

کنه کرد آدم اندر پاك مینو
هر آینه منم از گوهر او
در گردن تو طوقش ار ندارد
بر خشک بخیره مران سماری (۴۰۸)

ابوالعناهیة گوید :

تَرُبُّوا التَّجَاةَ وَلَمْ تَسْلُكْ مَسَالِكَهَا
إِنَّ السَّفِينَةَ لَا تَجْرِي عَلَى الْيَبْسِ^۱

انوری گوید :

کشتی^۲ بر خشک می‌زان زانکه ساحل دور نیست

گو مباحث پیرهن دامن نگه‌دار از ثری

گر ناصبیت برد عُمر باشی
ور شیعی خواندت علی نامی (۴۰۹)

نظیر :

يَوْمًا يَمَانٍ إِذَا لَأَقَيْتُ ذَائِمِينَ
وَإِنْ لَقَيْتُ مَعْرِيًّا فَعَدَنَانُ^۲

خواری مکش و کبر مکن برره دین رو

موهن نه مقصر بود ای پیر نه غالی (۴۱۰)

« لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا »^۳

چون گوهر خویش را ندانستی
مر خالق خویش را کجا دانی (۴۱۴)

« مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ »^۴

بردست مکیر چون سبکساران
کاریکه بسرش برد نتوانی (۴۱۴)

متنبی گوید :

وَلَمْ أَرَفِي عُيُوبِ النَّاسِ شَيْئًا
كَتَمْتُمْ الْقَادِرِينَ عَلَى التَّمَامِ^۵

۲- رغبة الامل ، ج ۷ ص ۸۶

۱- دیوان ابوالعناهیة ، ص ۱۳۳

۴- اخلاق محتشمی ، ص ۸

۳- نهج البلاغه ، ج ۲ ص ۱۵۱

۵- شرح دیوان متنبی ، ج ۴ ص ۳۴۸

- بچه‌نست همه خلق و تو چون گر به
 أما ترى الدهر وهذا الوری
 (رجوع شود بشعر ص ۳۰۵)
- روز و شب با بچه خویش به پیکاری (۴۱۶)
 کهره تآکل اولادها
- نوهمی بینی کت پای همی بندد
 حضرت علی فرموده: «لَا أَكُونُ مِثْلَ الضَّبْعِ يَخْضَعُهَا الْقَوْلُ فَتَخْرُجُ فَتَصَادُ»^۲
 (رجوع شود بشعر ص ۱۴۵)
- پس چرا خامشی و خیره نه گفتاری (۴۱۷)
- خفته‌ای خفته و گوینی که من آگاهم
 ابوالفضل سگری مروزی گوید:
- تبختر اخفاء لما فيه من عرج
 فخرالدین گر گانی گوید:
- کی شود بیرون لنگیت بر هواری (۴۱۷)
 بر هواری همی پوشید لنگی
 بخنده می نهفت از دلش تنگی
- کر طلاقى بدهی این زن رعنا را
- دان که چون مردان کاری بکنی کاری (۴۱۷)
 «يا دنیا یا دنیا... قد طلقثک ثلاثاً لا رجعة فیها»^۴
 (رجوع شود بشعر ص ۲۱۱ و ۲۳۶)
- کرچت یکبار زاده‌اند بیابی
 عالم دیگر اگر دوباره بزائی (۴۱۸)
- «أن یلیج ملکوت السموات من لم یولد مرتین»^۵
 مولوی گوید:
- چون دوم بار آدمی زاده بزاد
 پای خود بر فرق علتها نهاد
- ۱- تمارالقلوب، ص ۲۲۱
 ۲- حیوة الحیوان، ج ۲، ص ۳۳۶
 ۳- یتیمه الدهر، ج ۴، ص ۹۰
 ۴- نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۵۳
 ۵- شرح فصوص الحکم، ص ۵۶

آنچه علی داد در رکوع فزون بود ز آنچه بعمری بداد حاتم طائی (۴۱۹)
مفسران در تفسیر آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» گفته‌اند مقصود حضرت علی بن
ابی طالب است زیرا در حال رکوع انگشتری خود را بسائل داد^۱

از من چو شناختم ترا بگذر آنکه بفرب هر کرا خواهی (۴۲۰)
«يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا... هَيْهَاتَ غَيْرِي غَيْرِي»^۲

ایبضی و اصفری و غری غیری ای من از الله بسکلی خیر^۳

ای شاه نصیب خویش بیرون کن زین جاه بلند و نعمت شاهی
بنگر بضعیف حال درویشان بگزار سپاس آنکه بر گاهی (۴۲۱)
«زَكَاةُ الْجَاهِ رَفْدُ الْمُسْتَعِينِ»^۴

سَاعِدْ بِجَاهِكَ مَنْ يَفْشَاكَ مُفْتَقِرًا فَالْجُودُ بِالْجَاهِ فَوْقَ الْجُودِ بِالْمَالِ
به از تنهائیت یاری نباید که تنهائی به از بد مهر یاری (۴۲۴)
«الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السَّوِّءِ»^۵

پیش نایند همی هیچ مگر کز دور بانک دارند همی چون سگ کهدانی (۴۲۹)

ابوالاسد ثعلبی در هجو دعبل که او حسن بن مر را هجو کرده بود گوید:
يَا دِعْبِلَ بْنَ عَائِي أَنْتَ فِي حَسَنِ كَالْكَلْبِ يَنْسِيحُ مِنْ بَعْدِ عَلِيِّ الْأَسَدِ^۶

۲- نهج البلاغه ، ج ۲ ص ۱۵۱

۴- مجمع الامثال ، ص ۲۸۷

۶- مجمع الامثال ، ص ۲۲۹

۱- جامع صغیر ، ج ۱ ص ۱۷۲

۳- عقد الفريد ، ج ۳ ص ۹۷

۵- عجائب المقدور ، ص ۲۲۴

۷- طبقات الشعراء ، ص ۳۳۰

قوامی رازی گوید :

مهر پای و مهر کنج و عقل کن تا چند ازین

خشم در دل چون سسکه اندر کنج کهدان داشتن

باده پخته حلالست به نزد تو که تو بر مذهب بو بوسف و نعمانی (۴۳۰)

ابوالفتح بستنی گوید :

عَلَيْكَ بِمَطْبُوحِ النَّيِّدِ فَإِنَّهُ حَلَالٌ إِذَا لَمْ يَخْطَفِ الْعَثَلُ وَالْفَهْمَا^۱

گر بسر بر خاک خواهی کرد ناچار ای پسر

آن به آید کان ز خاک کی هر چه نیکوتر کنی (۴۳۲)

ابوالفضل سگری مروزی گوید :

أذَا وَضَعْتَ عَلَى الرَّأْسِ التُّرَابَ فَضَعْ مِنْ أَعْظَمِ التَّلِّ انَّ التَّفْعَ مِنْهُ يَقَعُ^۲

برتر مشو از حد و نه فزون تر هوش دار مقصر مباش و غالی (۴۳۶)

« لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا^۳ »

با باد جنوبی شوی جنوبی با باد شمالی شوی شمالی

« أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ^۴ »

نیکو و ناخوشی و چنین باشد بالوده مزور بازاری (۴۳۸)

« فَالْوَدَّحُ السُّوقُ » مثل است برای چیزی یا کسی که ظاهری نیکو و باطنی

زشت دارد^۵

عِزُّ عَلَيَّ بِأَخْلَاقٍ وَسَمَتْ بِهَا عِنْدَ الْبَرِيَّةِ يَا فَالْوَدَّحِ السُّوقِ^۶

۱- یتیمه الدهر ، ج ۴ ص ۳۱۰

۲- یتیمه الدهر ، ج ۴ ص ۹۰

۳- نهج البلاغه ، ج ۲ ص ۱۵۱

۴- نهج البلاغه ، ج ۲ ص ۱۷۲

۵- مجمع الامثال ، ص ۴۶۲

۶- نمار القلوب ، ص ۴۸۸

- هر چیز باز اصل شود آخر
«كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ»^۱
عثمان مختاری گوید :
- کل است خنجر ملک و ذات فتح جزو
لا بد بکل خویش بود جزورا مآب
- مرا این روز کار آموز کار بست
«نِعْمَ التَّوَدِّيبُ الدَّهْرُ»^۲
دینم التودیب الدهر
- فلم أرَ كالأيامِ الممرِ وأعظاً
وَلَا كَصُرُوفِ الدَّهْرِ المَرَّةِ هَادِيَا^۳
رود کی گوید :
- هر که نامخت از گذشت روز کار
هیچ ناموزد سخن ز آموز کار
- بانگ بابر اندرون و خوانت نهی
تو بمشال مردمی نه دهلی (۴۴۴)
منصور اصفهانی گوید :
- وَأنتَ كَطَبْلِ رَائِعِ الصَّوْتِ فَارِغِ
خَلَاءٍ مِنَ الخَيْرَاتِ قَفَرٍ مَدَاخِلُهُ^۴
فخرالدین کرکانی گوید :
- تو چون طبلی که بانگت سهمناکست
در لیکن در میانت باد یا کست
- آن روز هیچ حکم نباشد مگر بعدل
«أَجْوَرُ مَنْ قَاضَى سَدُومَ»^۵
ایزد سدوم را نسپر دست حاکمی (۴۵۱)
- ابواللفت درباره موسی بن خلف گوید :
- مَا قَضَى مِثْلَ مَا بِهِ النَّذْلُ يَهْضِي
فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ قَطُّ سَدُومُ^۶

۱- مأخذ این عبارت بدست نیامد ولی در فلسفه و اصول فقه بسیار متداول است .

۲- مجمع الامثال ، ص ۳۹ ج ۱

۳- مجمع الامثال ، ص ۶۸۸

۴- مجمع الامثال ، ص ۱۶۵

۵- طبقات الشعراء ، ص ۳۴۵

۶- ثمار القلوب ، ص ۶۵

انوری گوید :

تا بود در قرینه پشاپشت با قضای فلك قضای سدوم

از بس که بر تو گشتمت این آسیای کیتی

چون مرد آسیابان پرگرد آسیایی (۴۶۰)

ابوالعلاء معری گوید :

طَحَنَتْ طَحْنِ الرَّحَى مِنْ قَبَانَا أَمَّاءَ بَادُوا وَلَمْ يَدْرِ خَلْقُ آيَةِ سَلَكُوا^۱

عطار نیشابوری گوید :

چنان برفرق من چرخ آسیا راند که مویم زیرگرد آسیا ماند

ترکان پیش مردان زین پیش درخراسان

بودند خوار و عاجز همچون زنان سرایی

امروز شرم ناید ازاده زادگان را

کردن پیش ترکان پشت از طمع دوتایی (۴۶۱)

تعبیر «آزاده زادگان» ترجمه «بنو الاحرار» است که در این شعرا عشی دیده

می شود و مقصود از آن ایرانیان می باشند :

تَنَاهَتْ بَنُو الْأَحْرَارِ إِذْ صَبَرَتْ لَهُمْ فَوَارِسٌ مِنْ شَيْبَانَ غُلِبَ فَوَلَّتْ^۲

حال او چون حال بو قلمون نباشد يك نهاد

گاه یارنت و گاه دشمن چوتیغ هندوی (۴۶۱)

«أَحْوَلُ مِنْ أَبِي قَلْمُون»^۳

(رجوع شود بشعر ص ۳۷۱)

۱- الانتصار ممن عدل عن الاستبصار ، ص ۶۹

۲- مجمع الامثال ، ص ۲۰۲

۳- الصبح المنیر، ص ۱۸۲

خویشتن را زاهل بیت مصطفی کردن بدین

دل مکن مشغول اگر بادینی از بی کیسوی (۴۶۲)

«وَالصَّحِيحُ أَنَّهُ كَانَ لَهُ ذَوَابْتَيْنِ وَ مَبْدَأُهُمَا مِنْ هَاشِمٍ»^۱

قصه سلمان شنیدستی و قول مصطفی

کو زاهل البیت چون شد با زبان پهلوی (۴۶۲)

«إِنَّ سَلْمَانَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۲

المؤید فی الدین شیرازی گوید:

لَوْ كُنْتُ عَاصِرْتُ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا مَا كُنْتُ أَقْصِرُ عَنْ مَدَى سَلْمَانِهِ

وَلَقَالَ أَنْتَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُعَلَّنًا قَوْلًا يُكْشِفُ عَنْ وُضُوحِ بَيَانِهِ^۳

بسی بسته شکستی پیش من پس چون

نگوئی يك شکسته خویش کی بستی (۴۷۲)

«الدُّنْيَا كَمَا تَجْبُرُ تَكْسَرُ»^۴

اینست آن مثل که فرو نامد خربنده جز بخان شتربانی (۴۷۸)

«الْجِنْسُ مَعَ الْجِنْسِ»^۵

«كُلُّ أَمْرٍ يُبِيلُ إِلَى مِثْلِهِ»^۶

فرخی گوید:

زان تشک دهان هزارچندان آید

از زلف تو بوی عنبروبان آید

۲- سفینه البحار، ج ۱ ص ۶۴۷

۱- سفینه البحار، ج ۱ ص ۴۸۹

۳- دیوان المؤید فی الدین داعی الدعاء، ص ۲۸۱

۵- کتاب النقص، ص ۱۱۲

۴- الفرر والدرر، ص ۳۲۱

۶- الفرائد والقلائد، ص ۶۱

زلف توهمی سوی دهان زان آید خربنده بخانه شتر بان آید
(رجوع شود بشعر ص ۱۱۷ و ۱۳۱)

بعز و ناز بگه برنشسته بد فعلی نژد و خوار بمانده بدر نکوسیری
بدین سبب متحیر شدند بی خردان برفت خلق چوپرانه سوی هر نفری (۴۸۵)
ابن راوندی گوید:

كَمْ عَاقِلٍ عَاقِلٍ أَعْيَتْ مَذَاهِبُهُ وَ جَاهِلٍ جَاهِلٍ تَلَقَّاهُ مَرْزُوقاً
هَذَا الَّذِي تَرَكَ الْأَوْهَامَ حَائِرَةً وَ صَيَّرَ الْعَالِمَ النَّحْرِيَّ زَيْدِيَقاً
آرزوی خواندن قرآنت نیست جز که مگر نام تو قاریستی (۴۸۷)
نظیر گفته ابوالمعری:

وَ إِنَّمَا حَمَلَ التَّوْرَةَ قَارِئُهَا كَسَبَ الْفَوَائِدَ لِأَحِبِّ التَّلَاوَاتِ
ز نور صبح مرشب را به بیند گریزنده چو زایمانی ضلالی (۴۸۸)
نظیر:

وَ كَانَ النَّجُومَ بَيْنَ دَجَاهَا عِلْمُ الْعَالَمِ سُنَنٌ تَلَا حَرِيَّتَهُنَّ ابْتِدَاعٌ^۳

مکن بجای بدان نیک از آنکه ظلم بود علوم انسانی
که نیک را بفلط جز بجای او بنهی (۴۹۰)

متنبی گوید:

وَوَضِعُ النَّدَى فِي مَوْضِعِ السَّيْفِ بِالْأَعْلَى
مُضِرٌّ كَوْضِعِ السَّيْفِ فِي مَوْضِعِ النَّدَى^۴

سعدی گوید:

- ۱- معاهدالتنصیم، ج ۱ ص ۵۳ ۲- لزوم مالایلم، ج ۱ ص ۱۷۵
۳- < < ، ج ۱ ص ۱۳۵ ۴- شرح دیوان متنبی، ج ۲ ص ۱۳

نکوئی با بدان کردن چنانست
 که بد کردن بجای نیک مردان
 از مکر خداوند همی هیچ ترسی
 زانست که باینده پیراز مکر و شکنجی (۴۹۵)
 «وَلِلَّهِ كَيْدٌ يَغْلِبُ الْكَيْدَ مُبْرَمٌ»^۱
 زی تیر نکه کرد پر خویش در آن دید
 گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست (۴۹۹)

طفرائی اصفهانی گوید :

يَقُولُ وَالسَّهْمُ قَدْ تَخَذُو قَوَادِمَهُ
 مَنْ ذَا الْأَوْمُ وَحَثْبِي جَاءَ مِنْ قِبَلِي^۲

خاقانی گوید :

کار جهان و بال جهان دان که بر خدنگ
 پیر عقاب آفت جان عقاب شد
 ابر سیاه را بهوا اندر
 از غلغل سگان چه زیان دارد (۵۰۲)
 «لَا يَضُرُّ السَّحَابَ نَبَاحُ الْكِلَابِ»^۳، «وَهَلْ يَضُرُّ الْقَمَرُ نَبَاحُ الْكِلَابِ»^۴
 مولوی گوید :

مه فشاند نور و سگ عوعو کند
 هر کسی بر طینت خود می تند

همواره همی رو سپس دانش از یراک
 کننده بود آن آب که استاده بود هاز (۵۰۵)

ابوالفتح بستی گوید :

وَطُولُ جَمَامِ الْمَاءِ فِي مُسْتَقَرِّهِ
 يُغَيِّرُهُ لَوْناً وَرِيحاً وَ مَطْعَمًا^۵

دقیقی گوید :

من اینجا دیر ماندم خوار گشتم
 عزیز از ماندن دایم شود خوار

۲- دیوان طفرائی ، ص ۷۱

۴- التریب والتدویر ، ص ۶۵

۱- عقد الفرید ، ج ۳ ص ۲۱۱

۳- مجمع الامثال ، ص ۵۶۶

۵- یثیمه الدهر ، ج ۴ ص ۳۳۳

چو آب اندر شمر بسیار ماند
 ز هومت گیرد از آرام بسیار
 ناصر خسرو براهی می گذشت
 مست و لایمقل نه چون می خوارگان
 دید قبرستان و مبرز روبرو
 بانگ برزد گفت کای نظارگان
 نعمت دنیا و نعمت خواره بین
 آتش نعمت اینش نعمت خوارگان (۵۰۷)
 « مَرَّ وَاحِدٌ بِرَجُلٍ وَاقِفٍ بَيْنَ مَقْبَرَةٍ وَمَزْبَلَةٍ فَقَالَ لَهُ إِنَّ عِنْدَكَ كَثْرَيْنِ مِنْ
 كُنُوزِ الدُّنْيَا بَيْنَهُمَا مُعْتَبَرٌ: كُنُزُ الْأَمْوَالِ وَ كُنُزُ الرِّجَالِ »^۱

ابیات فوق در نسخه خطی دیوان ناصر خسرو وجود ندارد و در مصیبت نامه عطار

بدین صورت دیده می شود:

آن حکیمی با تفکر می گذشت
 دید گورستان و سرکین دان بدشت
 نعره ای زد گفت کای نظارگان
 اینست نعمت اینست نعمت خوارگان
 کنده پیری گفت کس خوردی بریخت
 مر مرا نان نهی بود آرزو (۵۰۷)
 نظیر مثل فارسی: «روباه دستش بانگور نمی رسید می گفت غورماست» که در

عربی هم دیده می شود.

أَيُّهَا الْعَائِبُ سَأَمِي سَلَامِي
 رَامَ عَنُقُوداً فَلَمَّا
 قَالَ هَذَا حَامِضٌ
 أَبْصَرَ الْعَنُقُودَ طَالَهُ
 لَمَّا رَأَى أَنْ لَا يَنَالَهُ^۲

سعدی گوید:

که گفت پیرزن از میوه میکند برهیز
 دروغ گفت که دستش نمی رسد بدرخت
 آنچهت بکار نیست چرا جویی
 و آنچهت گریز نیست چرا گویی (۵۰۹)
 « مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَبْغِيهِ »^۳

۲- مجمع الامثال، ص ۴۲۲

۱- اخلاق محتشمی، ص ۱۵۸

۳- المستطرف، ج ۱ ص ۳۶

مشخصات مدارك و مآخذ این مقاله

- احادیث مشنوی ، استاد بدیع الزمان فروزانفر ،
تهران ۱۳۳۴
- اخلاق ایران باستان ، دین شاه ایرانی ، برلن
۱۳۰۹
- اخلاق محتشمی ، خواجه نصیرالدین طوسی ،
تهران ۱۳۳۹
- الانتصار ممن عدل عن الاستبصار ، بطلیوسی ،
قاهره ۱۹۵۵ م
- انیس الجلساء فی دیوان خنساء ، بیروت ۱۸۸۸
- بحار الانوار ، محمد باقر مجلسی ، تهران
۱۳۳۳ ق
- تاویل مشکل القرآن ، ابن قتیبہ ، قاهره
۱۳۷۲ ق
- تنمۃ الیتمیہ ، ثعالبی ، تهران ۱۳۵۳ ق
- التحفۃ البهیة و الطرفۃ الشهبیة (مجموعه ۱۷
رساله) ، قسطنطنیه ، ۱۳۰۲
- التربیع والتدویر ، جاحظ ، دمشق ۱۹۵۵
- تمار القلوب فی المضاف والمنسوب ، ثعالبی ،
قاهره ۱۳۴۶ ق
- جامع صغیر ، سیوطی ، قاهره ۱۳۲۵ ق
- جواهر الادب ، سید احمد هاشمی بک ، قاهره
۱۳۶۷ ق
- حسن المحاضرہ فی اخبار مصر والقاهرہ ، قاهره
مطبعہ شرفیہ
- حیوة الحیوان ، دمیری ، قاهره ۱۳۰۵ ق
- درہ نادرہ ، میرزا مهدی منشی استرآبادی ،
تبریز ۱۲۸۴ ق
- دمیة القصر ، باخرزی ، حلب ۱۹۳۰ م
- دیوان ابوالعتاہیہ ، بیروت ۱۹۱۴ م
- دیوان بختری ، قسطنطنیه ۱۳۰۰ ق
- دیوان بشار ، قاهره ۱۳۶۹ ق
- دیوان طفرائی اصفهانی ، قسطنطنیه ۱۳۰۰ ق
- دیوان منسوب بعلی بن ابی طالب ، چاپ مطبعہ
اسعد بغداد
- دیوان المعانی ، ابوہلال عسکری ، قاهره
۱۳۵۲ ق
- دیوان الہذلیین ، قاهره ۱۳۶۴ ق
- دیوان الموبد فی الدین داعی الدعاء ، قاهره
۱۹۴۹ م
- رسالہ فشییریہ ، امام ابوالقاسم فشیری ، قاهره
۱۹۴۰ م
- رغبۃ الامل ، سید بن علی المرصفی ، قاهره
۱۳۴۸ ق
- سفینۃ البحار ، شیخ عباس قمی ، نجف ۱۳۵۲ ق
- سیر اعلام النبلاء ، ذهبی ، چاپ دار المعارف
مصر
- شرح ابن عقیل بر الفیہ ابن مالک ، ۱۳۶۷ ق
- شرح تنویر بر سقط الزند ابوالعلاء معری ،

- چاپ مطبعة مصطفى محمد قاهره
شرح دیوان الحماسة ، مرزوقی ، قاهره
۱۳۷۱ ق
- شرح دیوان فرزدق ، چاپ مطبعة الصاوی قاهره
شرح دیوان منتبئی ، برقوقی ، قاهره ۱۳۵۷ ق
شرح معانی سبع ، زوزنی ، قاهره ۱۳۵۸ ق
الصبح المنیر فی شعر ابی بصیر ، لندن ۱۹۲۸ م
الصناعتین ، ابو هلال عسکری ، قاهره ۱۳۷۱ ق
طبقات الشعراء ، ابن معتمر ، قاهره ۱۳۷۵ ق
طبقات المفسرین ، سیوطی ، لیدن ۱۸۳۹ م
عجائب المقدور ، ابن عربشاه ، قاهره ۱۲۸۵ ق
عقد الفرید ، ابن عبدربه ، قاهره ۱۳۵۳ ق
العمدة ، ابن رشیق قیروانی ، قاهره ۱۳۵۳ ق
غرر الحکم و درر الکلم ، آمدی ، تهران ۱۳۳۹ م
الفرائد و الفلاند ، ثعالبی ، قاهره ۱۳۲۷ ق
کشف الاسرار ، ابو الفضل رشید الدین میبیدی
تهران ۱۳۳۱ تا ۳۹
- لزوم مالایلمزم ، ابو العلاء معری ، قاهره
۱۳۴۶ ق
- لسان العرب ، ابن منظور
مجمع الامثال ، میدانی ، تهران ۱۲۹۰ ق
مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، طبرسی ، چاپ
مطبعة العرفان صیدا
المحاسن والاضداد ، جاحظ ، قاهره ۱۳۲۴ ق
- مقامات حریری ، قاهره ۱۹۲۶ م
المقتضب ، ابن ابار ، قاهره ۱۹۵۸ م
المستطرف فی کل فن مستطرف ، ابشهی ،
قاهره ۱۲۹۲ ق
مسند احمد بن حنبل ، قاهره ۱۳۷۲ ق
مضاہاة امثال کتاب کلیله و دمنه ، ابو عبدالله
یمنی ، بیرزت ۱۹۶۱ م
مطول ، سعد الدین تفتازانی ، ۱۲۷۳ ق
معاهد التنصیص ، عبدالرحیم عباسی ، قاهره
۱۳۱۶ ق
معجم الادباء ، یاقوت حموی ، قاهره ۱۳۵۵ ق
المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ،
ونسک ، لیدن ۱۹۴۳ م
معید النعم و مبیذ النقم ، سبکی ، قاهره ۱۹۴۸ م
معنی اللیب ، ابن هشام انصاری ، بتصحیح محمد
محمی الدین عبدالحمید ، قاهره
مفاتیح الجنان ، شیخ عباس قمی ، تهران ۱۳۶۰ ق
نقد النثر ، قدامة بن جعفر ، قاهره ۱۹۳۹ م
النقض ، عبدالجلیل قزوینی رازی ، تهران
۱۳۳۱
- نهج البلاغه ، چاپ شیخ محمد عبده ، قاهره
الوساطه بین المتنبی و خصومه ، قاضی جرجانی
قاهره ۱۳۶۸ ق
یتیمه الدهر ، ثعالبی ، قاهره ۱۳۶۶ ق